

حکمت عملی

از
نظر خواجه نصیرالدین طوسی

بضمیمه
یک قصیده و دو غزل

از
استاد جلال الدین همائی

حکمت عملی

از

نظر خواجه نصیرالدین طوسی

بضمیمه

یک قصیده و دو غزل

از

استاد جلال الدین همائی

آذرماه ۱۳۴۸

Handwritten signature or mark.

Handwritten text, possibly a date or reference.

Handwritten text, possibly a name or title.

Handwritten text, possibly a signature or mark.

Handwritten text, possibly a date or reference.

سخنرانی استاد جلال‌الدین همایی
در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
سه‌شنبه اول بهمن ۱۳۴۷ شمسی = دوم ماه ذی‌القعدة ۱۳۸۸ قمری هجری (۱)

حکمت عملی

از نظر خواجه نصیرالدین طوسی

رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی

موضوع سخنرانی بنده در جلسه امروز «حکمت عملی در نظر خواجه نصیرالدین طوسی» است؛ بنابراین لازم است حکمت عملی را تعریف کنیم و خواجه نصیرالدین طوسی را هم باندازه‌ی که در بایست است معرفی کنیم. زیرا اجزاء سخنرانی نسبت به موضوع کلی مجموعی، نظیر تصور موضوع و محمول منطقی است نسبت به تصدیق قضیه؛ همان‌طور که تصدیق منوط بتصورات ثلاثه (موضوع و محمول و نسبت حکمیه) است سخنرانی ما نیز موقوف به معرفی خواجه و حکمت عملی است.

پیش از شروع به معرفی خواجه و حکمت عملی لازم است این توضیح

۱ - خلاصه این سخنرانی در برنامه «مرزهای دانش» بوسیله رادیو

پخش شده است

را عرض کنم که مقصود ما از «حکمت عملی در نظرخواجه نصیرالدین» مطالبی است که در این باره در کتاب معروف **اخلاق ناصری** نوشته شده؛ و اتفاقاً خواجه در تحریر این کتاب جنبه نقل و حکایت بخود گرفته است بی آنکه در تحقیق حق و باطل باطل شروعی رفته یا باعتبار معتقد خود در ترجیح رأیی و تزییف مذهبی خوض کرده باشد؛ و بالجمله خود را در مطالب این کتاب صاحب عهده جواب و ضامن وجه صواب نمی شناسد و فقط بنقل و حکایت اقوال دیگران اکتفا می کند (۲).

می دانم که حضار محترم همه اهل علم و اطلاعند و کم و بیش خواجه نصیرالدین طوسی و تألیفات او را می شناسند؛ من برعایت همان نکته که اشاره کردم و نیز بقصد تیمن و تبرک ترجمه حال مختصر او را در این خطابه بسمع شنوندگان محترم می رسانم.

خواجه نصیرالدین طوسی که در افواه بزرگان علما و در کتب علمی و فلسفی کلام و ریاضی بعنوان (محقق طوسی) و (خواجه طوسی) و گاهی (خواجه) مطلق در مقابل (شیخ) مطلق یعنی ابوعلی سینا گفته میشود بنا بر معروف و بضبط اصح مأخذ از قبیل **جامع التواریخ رشیدی** بامداد روز شنبه یازدهم جمادی الاولی ۵۹۷ در طوس متولد شده و غروب روز دوشنبه هفدهم ذی الحجه ۶۷۲ در بغداد وفات یافته و فردای آن شب که مصادف با روز عید غدیر شیعیان است در جوار حضرت کاظمین بخاک رفته و تربتش هم اکنون زیارتگاه مسلمانان است مدت عمرش هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز اما برکت عمرش از جهت کثرت آثار مهم که از وی تراوش کرده و نیز از جهت

بقای نام و آثار برجسته ارزندهاش بیش از هزار سال بود واقعاً مصداق
بیت معروف:

از شمار دو چشم يك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
بدلیل این که همین امروز که درباره او یکی از آثار او گفت و گوی کنیم
بیش از هفتصد سال است که از وفات او می گذرد و هنوز نام و آثار ارزنده او
عالم گیر است و یقین داریم که تا سیصد سال دیگر نیز بل که تا وقتی که ایرانی
و فرهنگ ایران و اسلام باقی است اسم و آثاری باقی و جاویدان خواهد
بود؛ و انگهی يك حساب ساده میکنیم.

خواجه حدود پنجاه تألیف مهم فارسی و عربی دارد از نوع **تحریر**
مجسطی و تحریر اقلیدس و شرح اشارات و تجرید و تذکره هیئت
و همین کتاب **اخلاق ناصری** که موضوع بحث امروز واقع می شود
همه از نوع مؤلفاتی که جز با تبحر علمی و سوختن زیت دماغ و فکر امثال
آنها را نمی توان ایجاد کرد؛ نه از نوع کتب قصص و اخبار و روایات منقول
برف انبار که تألیف چندان مایه علمی و صرف وقت لازم ندارد؛ و هر کدام
از مؤلفات خواجه کافی است که محصول عمر هفتاد ساله يك نفر عالم دانشمند
حقیقی باشد.

در این مقایسه علمای بی اثر و آن دسته را که بیش از یکی دو کتاب
تألیف نکرده اند در نظر بیاورید؛ پس باین حساب برکت عمر خواجه معادل
۳۵۰۰ سال اعمار دیگران می شود؛ و اگر از این مقدار هم تنزل کنیم و
بهر يك نفر عالمی سه کتاب از آن نوع کتب سهم بدهیم باز سهم خواجه
بیش از هزار سال عمر با برکت دیگران خواهد شد.

می دانید که در همان سال ۶۷۲ یکنفر نابغه عرفان و تصوف و شعرو

ادب ایران یعنی حضرت مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی صاحب
 مثنوی و هم چنین یکنفر عالم شاعر ادیب نحوی بزرگوار یعنی **ابن مالک**
 صاحب الفیه نیز فوت شده اند . بعضی وفات عارف محقق نامدار و بزرگترین
 شاگرد مکتب «محبی الدین ابن العربی» شیخ صدر الدین **قونوی** صاحب
مفتاح الغیب و فکوک را که از کتب معروف عرفان علمی است نیز در همان
 سال ۶۷۲ گفته اند ولیکن ظاهراً او بعد از آن تاریخ شاید در سنه ۶۷۳
 فوت شده باشد .

من خواجه رانه فقط از روی کتب تراجم و شرح حالها که دیگران
 از وی نوشته اند می شناسم ؛ بلکه معرفت من به احوال خواجه و مقامات
 علمی او مولود ممارست طولانی است که در تألیفات او داشتم ؛ چه آن
 دسته از مؤلفات وی که در ایام تحصیل جزو دروس رسمی من بوده است و
 غالب را از اول تا آخریش استادان خوانده ام و چه آن دسته از تألیفاتش
 که مورد مطالعه شخصی من واقع شده است .

توضیحاً از جمله آثار علمی خواجه کتاب **تحریر اقلیدس** هندسه و
تجربید العقاید کلام او را با شرح ملا علی قوشجی و نیز **شرح انارات**
 فلسفه و منطق و **تذکره هیئت** استدلالی او را با شرح خفری و **سی فصل**
 معرفة التقویم و بیست باب **اسطرلاب** او را با شرح بیرجندی و نیز قسمتی
 از کتاب **اخلاق ناصری** را تا آنجا که مربوط به فلسفه نظری است در
 جزو دروس رسمی مستمر همه روزه یا جزو دروس تعطیلی پیش استادان
 عالی مقام بزرگوار خود رحم الله الماضین منهم و ابقی الحاضریین خوانده ام
 از جمله استادان و مشایخ دانشمند بزرگوار این حقیر در حال حاضر فقط
 جناب استاد علامه حضرت آیه الله العظمی آقای حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی

دامت برکاته العالیة زنده اند که شرح تذکره خفري را در خدمت ایشان تلمذ کرده ام کتاب **شرح بیست باب بیرجندی** را که پیش عالم ریاضی دان مشهور اصفهان حاج میرسیدعلی جناب رحمة الله علیه خوانده ام در ایام تحصیل از يك نفرامانت گرفته بودم ؛ چون نسخه اش کمیاب بود با اجازه مالکش يك نسخه برای خودم نوشتم که هنوز در کتابهای من باقی است ، بعداً دو نسخه خوب از آن کتاب نصیب این حقیر گردید که خوش بختانه تاریخ یکی از آنها مربوط بزمان خود شارح است و نمونه خط شارح با امضای صریح در حواشی آن دیده میشود ؛ **شرح نیشابوری و بیرجندی** را بر تذکره هیئت نیز مطالعه کرده ام .

و بالجمله سالیان دراز در ضمن درس و بحث کلمه خواجه با احترام و تعظیم هر چه تمامتر ورد زبان من بوده است ؛ و چه بسا روزها که در درس و مباحثه با طلاب بیش از صدبار این کلمه مقدس که ملازم با يك دنیا عظمت علم و معرفت است بگوش من میرسید یا بزبانم جاری میشد .

بعداً نیز با مؤلفات دیگر خواجه اعم از کتب علمی یا ادبی وی مأنوس بوده و بقدر توفیق مطالعه کرده ام ؛ در اثر همین ممارست و آشنایی متمادی با آثار خواجه است که این عقیده برای بنده حاصل شده که او را بعد از **ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا** نه فقط مابین هم وطنان خود یعنی ایرانیان ؛ که در تمام جوامع اسلامی و قلمرو مشرق زمین یگانه و بی همتا میدانم «می گویم و می آیمش از عهده برون» .

بی جهت نبود که او را **استاد البشر** می خواندند ؛ استادی او هم بقول علما وصف عنوانی انتزاعی بود نه جزو امور اعتباری ؛ یعنی عنوان استادی

را از روی تخصص و استحقاق واقعی بوی می‌دادند نه از جهت تشریفات دروغی روزنامه‌ها؛ و نه از ناحیه مقررات ناپایدار دانشگاه‌ها که در معرض تغییر و تبدیل و افزایش و کاهش است.

برای اثبات مقام فضل و علورتبه علمی خواجه همین بس که شاگردانی از قبیل **آیه الله علامه حلی** متوفی ۷۲۶ و **قطب الدین شیرازی** متوفی ۷۱۰ از حوزه درس او ظهور کردند و به شاگردی او افتخار داشتند. علامه حلی در اجازه کبیره خود که برای «بنی زهره» نوشته است در باره خواجه می‌نویسد:

كان افضل اهل عصره في العلوم العقلية والنقلية وكان اشرف من شاهدناه في الاخلاق؛ علامه قطب الدین شیرازی هم در مقدمه شرحی که بر کلیات کتاب قانون ابوعلی سینا نوشته، مقام استادی خواجه را بر خود با نهایت تعظیم و تکریم یاد کرده است.

خواجه نصیرالدین پنجمین نابغه ایرانی است که بسرزمین طوس منسوبند، اسامی این پنج تن بترتیب تقدم و تاخر تاریخی عبارت است از:

اول: فردوسی صاحب شاهنامه متوفی ۴۱۱-۴۱۶ - **دوم شیخ طوسی** صاحب تهذیب و استبصار و تفسیر تبیان متوفی ۴۶۰ - **سوم: خواجه نظام الملک** وزیر معروف سلاجقه متوفی ۴۸۵ چهارم: **امام محمد غزالی** (۴۵۰-۵۰۵) پنجم: **خواجه نصیرالدین طوسی** که گوینده معاصر شمادر قصیده‌یی که برای آرامگاه فردوسی ساخته و در آنجا بر روی سنگ کتیبه شده است با سامی این بزرگان اشارت می‌کند:

ای صبا ی پیک مشتاقان پیامی برزمن

سوی طوس آن سرزمین نامداران زمن

پرورشگاه امامی چون محمدزین دین (غزالی)

زادگاه خواجه‌یی همچون قوام‌الدین حسن

(خواجه نظام‌الملک وزیر)

و آن نصیرالدین حکیم نامداری همال (خواجه نصیرالدین)

و ان ابوجعفر فقیه پیشوای مؤتمن (شیخ طوسی ابوجعفر)

خواجه در حدود بیست و دو سال از عمر شریف خود را در ملازمت

دستگاه حکام و پادشاهان اسماعیلی ایران بسربرد؛ ورود وی در آن دستگاه

مصادف ایام دولت خداوند علاءالدین محمد بن حسن (۶۱۸-۶۵۳) بود

که هفتمین خلیفه حسن صباح است، و بعد از وی پسرش **رکن‌الدین خورشاه**

آخرین پادشاهان این سلسله است که در سنه ۶۵۴ تسلیم هولاکو خان مغول

گردید و بشرحی که در تواریخ مسطور است بقتل رسید، بزرگترین و فاضل

ترین حکام اسماعیلی آن زمان که خواجه مدتی مدید در ولایت قهستان

مصاحبت او را داشت **ابوالفتح ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور**

است که محتشم یعنی حاکم و فرمانروای مطلق قهستان بود و در سنه ۶۵۵

درگذشت.

اکثر پادشاهان و حکام اسماعیلی برخلاف آنچه مخالفان نشان گفته‌اند

مخصوصاً شخص ناصرالدین عبدالرحیم خود اهل علم و فضل بودند و صحبت

علما و فضلا را غنیمت می‌شمردند و کتابخانه‌های معتبر داشتند که عمده آنها

کتب فلسفی و ریاضی بود. و بطور کلی هر قدر که متشرعان و طوایف اهل

ظاهر در طرد فلاسفه و علمای ریاضی جهدمی‌ورزیدند، فرقه باطنیه اسماعیلیه

برخلاف در جلب آن طایفه کوشش بلیغ داشتند؛ بطوری که می‌توان

گفت که عامل عمده در حفظ و نگاهبانی کتب و آثار فلسفه و ریاضیات قدیم

که نمونه‌اش برای ما باقی مانده مرهون توجه همان طایفه باطنیه و اسماعیلیه است که خود شخصاً باین بخش از علوم نظر داشتند و علمای این رشته‌ها را هر طور که بود حتی گاهی برسپیل اکراه و اجبار بدربار خود جلب مینمودند و ایشان را بتالیف و تصنیف و ایجاد آثار تازه علمی وامی‌داشتند .

کتب اصیل مهم فلسفه و ریاضی اعم از ترجمه یا تالیف اکثر در کتب خانه‌های همان فرقه نگاهداری می‌شده است . و بعقیده من احتمال می‌رود که پاره‌یی از علمای کنج‌کلاو این طایفه بتحصیل زبان دانی بامنابع اصلی کتب علمی یونانی و سریانی و فارسی قدیم نیز آشنا شده و مستقیماً از آن منابع استفاده کرده باشند . از این جهت خواجه و امثال وی که به دستگاه اسماعیلیان پیوسته بودند بمنابعی دست داشتند که در خارج از آن حوزه‌ها کمتر بدسترس کسی می‌افتاده ، و از همین جاست که در تالیفات علمی فلسفه و منطق و ریاضی آن طایفه احیاناً پیاره‌یی از نکات مهم برمی‌خوریم که در کتب مشابه آن که علمای دیگر خارج از حوزه باطنیه نوشته‌اند یافته نمی‌شود .

برای اثبات این امر کافی است که یکی از کتابهای مستقل خواجه را نظیر **اساس الاقتباس** منطق با نظایرش از مؤلفات دیگران مقایسه کنیم . بازی خواجه در مدت حدود بیست و دو سال که در دستگاه اسماعیلیان و بتعبیر مخالفانشان (ملاحده) می‌زیست بتالیف کتب علمی مانند **شرح اشارات** فلسفه و منطق که سال فراغت از تالیفش ۶۴۴ قمری است و کتاب **تحریر مجسطی** که عالیت‌ترین درجه فنون ریاضی قدیم است و هم چنین تحریر پاره‌یی دیگر از کتب ریاضی تعلیمی که با اصطلاح قدما قسمتی جزو اصول و قسمتی داخل متوسطات محسوب می‌شود اشتغال داشت ؛ از آن جمله در همان مدت که در ملازمت ناصرالدین عبدالرحیم محتشم قهستان

بود کتاب : **اخلاق ناصری** را در انواع حکمت عملی که عن قریب در باره آن مفصل تر گفت و گو خواهیم کرد بنام همان ناصرالدین عبدالرحیم در سال ۶۳۳ و رساله **معینیه** را در هیئت بفارسی يك سال قبل از آن در سنه ۶۳۲ بنام پسر ناصرالدین عبدالرحیم که (ابوالشمس معین الدین) نام داشته است تألیف کرد .

در مورد کتاب **اخلاق هجته‌شی** که بعضی آن را هم منسوب بخواجه و برای همان ناصرالدین محتشم قهستان دانسته اند این حقیر تردید دارم که این کتاب اصلاً از مؤلفات خواجه نصیرالدین طوسی باشد ، و دلایل هم بر این امر دارم که شرحش از موضوع سخنرانی فعلی خارج است .

خواجه طوسی بعد از دستگاه اسماعیلیان

خواجه در حدود ۵۷ سالگی بود که در سنه ۶۵۴ بخدمت هولاکو خان مغول پیوست بعد از آنکه دستگاه اسماعیلیان ایران بهم خورد و حکومت آن سلسله در ایران خاتمه یافت .

خواجه در عهد **هولاکو خان** متوفی ۶۶۲ و پسرش **ابا قخان** (۶۶۳-۶۸۰) در نهایت عزت و قرب منزلت می زیست . و این تقرب را باز بهمان سیرت و خوی که در دستگاه اسماعیلیان داشت سرمایه امور علمی و فرهنگی قرارداد . بزرگترین کار نامدار خواجه که در این عهد انجام گرفت تأسیس رصدخانه مراغه و تألیف **زیج ایلخانی** است بفارسی که بنای رصد خانه در سنه ۶۵۷- آغاز شده است .

خواجه بتدایر علمی و دستاویز امور خرافی نجومی که مغولان بدان اعتقاد داشتند عالی ترین کارهای مثبت علمی ریاضی را که بنای رصد خانه و ترتیب زیج است انجام داد .

هولاکوخان برای تأسیس رصدخانه تمام اوقاف ممالک را که قلمرو حکومت او بود در اختیار خواجه گذاشته بود .

در کار رصدخانه و تألیف ریاض چندتن از علمای ریاضی رصدشناس آن زمان بایشنهاده و معرفی خود خواجه باوی همکاری و همدستی داشتند؛ از آن جمله است مؤیدین الدراضی از دمشق و نجم الدین دبیران (کاتب) قزوینی و فخر الدین مراغی از موصل و فخر الدین اخلاطی از تفلیس شرح رصدخانه وزیج ایلخانی و پایان کار رصد و اوضاع آن بعد از خواجه و دیگر خصوصیات مربوط باین موضوع را شایسته است که اهل فن و ارباب خبرت جداگانه درسخرانیها و دروس علمی بگویند ، و در آن باره مقاله ها بل که رساله ها بپردازند تاحق مطلب ادا شود .

سفر مراغه و مشاهده محل رصدخانه

خوبست این قصه را بشنوید :

در حدود ۳۸ سال پیش که بنده بسمت معلمی ادبیات و فلسفه مدرسه متوسطه دولتی در تبریز بودم یک سفر در مصاحبت مدیر آن مدرسه مرحوم حاج اسماعیل آقا امیر خیزی و دو نفر دیگر که یکی از معلمین و یک نفر هم از مستخدمان آن مدرسه بودند در ایام تعطیل نوروز به مراغه رفتیم. حوالی غروب بود که وارد مراغه شدیم و تا وقتی که در خانه یکی از آشنایان مرحوم امیر خیزی جای و منزل گرفتیم هوا تاریک شد ؛ من اشتیاق داشتم که محل رصدخانه خواجه نصیر الدین را در مراغه به بینم . شب را در انتظار طلوع بامداد خواب نرفتم، همین که فجر صادق دیدم دو گانه صبح را گزاردم و از منزل بیرون آمدم و در هوای گرگ و میش بامدادی مطابق نشانی که داشتم بطرف محل رصدخانه که بر سر تپه یی رفیع در سمت شمالی مراغه است براه افتادم

نزدیک طلوع آفتاب به سردوراهی رسیدم که نمیدانستم از کدام راه باید رفت ، این راهم نمیدانستم که اکثر مردم مراغه حرف راء را (ی) تلفظ میکنند، چند دقیقه متوقف ماندم در این اثناء مردی بایک بچه ده یازده ساله پیدا شدند بترکی دست و پا شکسته پرسیدم که رصدخانه از کجا میروند؛ کلمه رصد را با حرف راء گفتم آن مرد چون عامی بود تشخیص نداد که مقصود من چیست، جواب داد نمیدانم. کودکی که همراه وی بود و معلوم شد که درس خوانده و دانش آموز دبستان است منظور مرا فهمید و آن را بآن مرد که پدرش بود بترکی حالی کرد (یصدایستر)؛ آن مرد عذرخواهی نمود و راه را بمن نشان داد من باشوق و ذوق هر چه تمامتر راه پیمایی کردم تا بمحل مقصود رسیدم ؛ جایی پامی گذاشتم که سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی قدم گذاشته بود .

از مشاهده آن تپه و آثار و اطلال باقی مانده رصدخانه عظیم که نشانه عالی ترین درجه علم و فرهنگ نیاکان مادر آن روزگار است و مقایسه آن با فقر علمی زمان حاضر که اکثر تقویم نویسان ما از عهده یک محاسبه ساده خسوف و کسوف بر نمی آیند و از مؤامره صحیح رؤیت هلال نیز عاجزند، از یک طرف حالی خوش، و از یک طرف کامی تلخ بر من روی داد که از عهده وصف آن بر نمی آیم ، شرح رصدخانه مراغه هم در این سخنرانی نمی گنجد. «کسانی که اهل فن و ارباب خبرت باشند باید در این موضوع سخنرانی کنند . و کتاب و رساله بنویسند تا نسل حاضر را با سوابق علمی و فرهنگ ملی خود آشنا سازند. و معلوم کنند که ملت ایران دارای چه سابقه درخشانی در مراتب علم و دانش و فرهنگ و تمدن بشری است و چه حقی در این باره بر گردن همه ملل و اقوام عالم دارد!

نقد مذهبی و اخلاقی در بار خواجه طوسی

در باره خواجه طوسی مطالب گفتمی بسیار داریم که از حدود سخنرانی ما خارج است و باید آنرا بفرست دیگر بگذاریم فقط يك نکته را که مربوط است بنقد مذهبی و اخلاقی و در بعضی مقالات و رسالات فارسی و عربی که در باره وی نوشته اند منعکس شده است باکمال اختصار متعرض می شویم .

۱ - می گویند که خواجه در ابتدا مذهب اسماعیلیه داشت یعنی هفت امامی بود و بهمین جهت در دستگاه سلاطین و حکام اسماعیلیه با نهایت عزت و قرب منزلت می زیست و برای آنها و بنام آنها و کتب علمی و اعتقادی می نوشت. و بعد از آنکه بساط آن طایفه برچیده شد برای حفظ موقعیت خود و ایمنی از علما و فقهای زمان که عموماً اعم از شیعی و سنی مخالف سرسخت اسماعیلیان بودند و آن طایفه را « ملاحده » و « اباحیه » می خواندند خود را بعنوان شیعه امامی اثناعشری قلمداد کرد، و خطه قهستان را که مدتی در آنجا با نهایت عزت و حرمت و ناز و نعمت می زیست « مقام نامحمود » و در واقع زندان و توقفگاهی خواند که بر سیل اضطراب اختیار کرده و دست تقدیر او را بدان خطه پای بند ساخته بود ، و خدا را شکر و پادشاه روزگار یعنی هولاکو خان مغول را ستایش می نمود که او را از آن مقام نامحمود نجات داد و مخرجی کرامت فرمود؛ مدح و ثنای بزرگان اسماعیلیه را هم از راه ضرورت و ناچاری و بجهت استخلاص نفس و عرض توجیه کرد (اشاره بمقدمه اخلاق ناصری) و گر نه چگونه ممکن بود که مدت ۲۲ سال پیوسته در ملازمت و معاشرت آن جماعت با تقرب و عزت کامل روزگار گذرانده باشد و در این مدت بعقیده واقعی او که مخالف اسماعیلیه

بودی نبرده باشند، و آن گهی بعض رسائل اعتقادی از جمله رساله سیر و سلوک معروف او در دست است که در نوع خود از بهترین کتب کلامی اعتقادی تبلیغی آن طایفه محسوب می شود، گرفتیم که کتب علمی ریاضی و فلسفه را بتوان با اجبار واضطرار تألیف کرد از این جهت که مسائل این علوم باختلاف مذاهب و ملل و نحل کار ندارد؛ مثلاً پیدا است که سه زاویه مثلث پیش اهل هر مذهب و مسلکی معادل دو قائمه است . اما نوع کتاب اعتقادی با آن شور و حرارت و استدلال که در رساله سیر و سلوک دیده می شود معقول نیست که از روی اجبار و اکراه تألیف شده باشد ، و بقول عامیانه معروف فرض می کنیم اجباری در کار بود خوش رقصی چرا ؟! این بود خلاصه انتقاد و استدلال نقادان مذهبی خواچه .

۲- می گویند انقراض دولت اسماعیلیه و نیز سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسی که ریشه پانصد ساله داشت و حتی چگونگی قتل مستعصم آخرین خلیفه اسلامی این خاندان که علی المعروف او را درنمید یا درجوالی پیچیدند و بر او چندان لگدزدند تا جان بداد چنانکه در الحوادث الجامعه می نویسد « ولم یهرق دمه بل جعل فی غرارة و رفس حتی مات » یعنی خلیفه عباسی را با شمشیر نکشتند و خون او نریختند بل که درجوالش پیچیدند و لگد مالش کردند تا بمرد ، اینها همه بتدبیر خواجه بود ؛ و همان وقت که در دستگاه اسماعیلیه بود و از نعمت ایشان متنعم می شد ، محرمانه بادستگاه هولاکو خان مغول را بطه داشت و او را اول بار بر قلعه و قمع اسماعیلیان و بعد از آن بر تسخیر بغداد و قتل مستعصم و منقرض کردن خلافت اسلامی تشویق نمود .

اولاً چرا باولی نعمتان خود آن طور ناسپاسی کرد، و ثانیاً چگونه

يك نفر مسلمان باين حادثه نا گوار تن درداد و راضی شد كه مهد تمدن و مركز ثقل جوامع اسلامى كه هر چه بود باز ما بين ممالك و طوايف مختلف اسلام از فارس و ترك و عرب جامعه وحدتى تشكيل مى داد زير سم ستوران مغولان خونخوار بويراندى و حشمت انگيز مبدل گرد دوجان و مال و ناموس آنهمه مسلمان كه در عاصمه بغداد مجتمع بودند بباد قتل و غارت كفارشوم داده شود؛ و كسى كه آن همه داعيه دانشمندی و ديندارى داشت چه طور با يغمائيان و غارتگران مغولى برضد حكومت اسلامى اسماعيلی و عباسی همدستی و همكاری صميمانه كرد و در دستگاه آن گروه كه با اتفاق فرق اسلامى جزو كفار و مشركان شمرده مى شدند خدمتگزارى صميم اختيار نمود!

توضيحاً جمعى از محققان تاريخ براين عقیده اند كه سقوط بغداد و انقراض خلافت عباسى بزرگترين لطمه يی بود كه بر تمدن اسلامى وارد آمد. و آن فاجعه سهمناك نه تنها پيشرفت علمى و فرهنگى و سياسى اسلام را متوقف ساخت، بلكه آن را در سراشيب تنزل و انحطاط انداخت و جامعه هاى مسلمان را كه بسبب مركز خلافت پانصد ساله جنبه وحدتى بخود گرفته بودند از يكديگر بگسيخت و رابطه تمدن پيش از مغولان را بارزگار بعد بكلى قطع كرد؛ و در نتيجه تمام آن عزتها و قدرتها را كه ملل مشرق زمين داشتند از دست ايشان گرفت و تسليم ملل اروپايى نمود.

اين بود خلاصه انتقادات كه بر مذهب و اخلاق خواجه وارد ساخته اند و در جواب اين انتقادات ميتوان گفت :

اولا در قسمت مذهبى چون اعتقاد مذهبى اشخاص يك امر باطنى و درونى است زود بزود در باره آن حكم قطعى نمى توان كرد، علاوه ميكنم: در آن تاريخ كه خواجه مى زيست قلمرو خراسان مركز نفوذ تبليغات

اسماعیلیان بود، از حق نمی‌توان گذشت که آن فرقه در آن زمان حرفهای تازه جذاب هم داشتند که طبقه روشن فکر مخصوصاً علمای فلسفه و ریاضی را که دیر بدیر زیر بار تحمیلات و تقلیدهای ناموجه مسند نشینان اهل ظاهر می‌روند و کمتر تسلیم تعصبات جامد خام می‌شوند بخود جلب میکرد اگر نگوییم که همه یا اکثر آن طبقه از علماء آن زمان، قدر مسلم این است که بسیاری از این جماعت سخنان فریبنده بطنیه را که غالب با حکمت و فلسفه توأم بود می‌پسندیدند. شاید خواهی هم در ابتدا متمایل بآن مذهب شده و بعد از آن که به اسرار آن طایفه و وقوف یافته است دست از آن طریقه برداشته و جداً داخل در مذهب شیعه امامیه اثنا عشریه شده باشد خلاصه هیچ مانعی در این احتمال نیست که خواهی در ابتدا مذهب و دعوت اسماعیلیان را پذیرفته و بعداً از آن برگشته و معتقد بمذهب دوازده امامی شده باشد. یا این که باید اصلاً فرض کرد که در دستگاه اسماعیلیان برخلاف آنچه اعداء و مخالفان نشان و نمود کرده اند آن اندازه سخت گیری و تعصب مذهبی وجود نداشته است که عقاید اشخاص مخصوصاً گروه دانشمندان و علما را که وجودشان همه جا مغتنم است تفتیش و بازرسی کنند، بویژه این که جامعه شیعه گری اسماعیلی و امامی خود برای مسامحه و اغماض کافی بوده است.

خلاصه این که شاید دستگاه تفتیش عقاید در پیش اسماعیلیان چندان رواج نداشته است و همین قدر که از شر کسی ایمن بودند علی الخصوص که مسلمان شیعی مذهب هم بوده باشد، دیگر مزاحم او نمی‌شدند و بقضیه اخوت اسلامی و ایمانی باوی دوستانه و برادرانه معاشرت و مصاحبت می‌نمودند؟

اما در قسمت دوم : آنچه بخواجه نسبت داده می شود گویا کذب و تهمت و افتراء محض باشد زیرا هر قدر مادر این باره پی جویی و کنجکاوی کردیم تاکنون بدلیل موجه و سند معتبری بر نخورده ایم که آن تهمتها را بر خواجه اثبات کند .

آنچه این حقیر احتمال می دهم اساس این نسبتها و تهمتها به خواجه همان اختلافات شدیدی باشد که متأسفانه مابین فرق شیعی و سنی در هر زمان وجود داشته و هر دو طرف تهمتهای ناروای ناپسند یکدیگر می بسته اند ، محتمل است که در مورد خواجه که بی شبهه از ستونهای استوار مذهب شیعی است مخصوصا از طرف مخالفان آن حرفها ساخته شده باشد تا گناه فاجعه انقراض خلافت عباسی و کشتار و غارت شعواء مغولان را در مهد تمدن اسلامی بگردن «شیعه» و بتعبیر خودشان «روافض» انداخته باشند ؛ نیز هیچ بعید نمی دانم که این دروغها ساخته و پرداخته فرق مخالف اسلام اعم از شیعی و سنی باشد که خواسته اند مسلمانان حتی جماعت علما و دانشمندان این مذهب را دشمن تمدن و هوادار توحش و خونخواری و قتل و غارت و هرج و مرج قلمداد کنند .

باری آنچه محرز و مسلم است خواجه درست مثل ابوریحان بیرونی از مردان عالم دانشمند بود که جز بعلم و دانش بهیچ چیز توجه نداشت . وی همیشه سعی میکرد که خود را بمرکز قدرتی نزدیک کند ولیکن این امر را برای جاه و مال و عیش و عشرت نمی خواست بل که می خواست که از آن قدرت برای نشر دانش و فرهنگ استفاده کند ، وی بهیچوجه طالب جاه و مال نبود ؛ در دستگاه مغولان نیز با این که گرفتن منصب

وزارت برای او بسیار سهل و آسان بود و شاید بوی تکلیف هم کرده بودند^(۱).
ولیکن او هدف مقدس عالی تری داشت .

خلاصه سخن این که خواجه قدرت را برای عیش و عشرت نمی - خواست؛ برای مزید جاه و مال هم نمی خواست؛ فقط برای گسترش دانش و علم میخواست - حتی کسانی که او را وزیر رسی هولاکو خان نوشتند تصریح کرده اند که او در مالیه دولت ابدا مداخله نمی کرد و با این که کلید خزاین دولت و اختیار اوقاف همه مالک در دست او بود و نهایت تمکن و قدرت مالی در اختیار او قرار داشت ، غیر از آنچه هزینه کتاب و کتابخانه و رصدخانه و حقوق علما و صنعت گران رصدخانه بود بهیچ چیز اعتنا نداشت . تادیر دستگاه اسماعیلیان بود از کتب خانه آن جماعت که از جهت کتب فلسفی و ریاضی در اعلی درجه غنا و ثروت بوده است و از قدرت و نفوذ آن جماعت برای تألیف و تصنیف کتب عالی فلسفی و ریاضی استفاده کرد ؛ و بعد از آنکه بدستگاه هولاکو خان پیوست هم از قدرت و تمکن مالی وی برای بزرگترین کارهای علمی که تأسیس رصد خانه مراغه در سنه ۶۵۷ و تألیف زیج و جمع آوری کتب متفرقه و بکار واداشتن علما و هنرمندان بود بهره برداری کرد .

ملاحظه کنید که روزگار اسماعیلیان سپری شد و هنوز شرح اشارات و اخلاق ناصری و تحریرات دیگر خواجه باقی است؛ عهد مغولان پایان رسید و هنوز زیج ایلخانی که محصول رصدخانه مراغه است باقی است ؛ پس خواجه از قدرتهای زودگذر ناپایدار آثار جاویدان بوجود آورده است . خواجه مردی بتمام معنی اهل علم و دانش بود و در این وادی تمحض داشت

۱ - بعضی نوشته اند که خواجه در دستگاه هولاکو رسماً منصب وزارت داشت (رجوه شود بتاریخ الوزراء ابن طقطقی و فوات الوافیات)

یعنی جز بکار علم و دانش نمی‌پرداخت . تمام عمر او خواه در دستگاه اسماعیلی و خواه در حکومت مغولی همد صرف درس و بحث و تألیف و تصنیف شد. او از آن جمله کسانی نبود که مشتی اصطلاحات بنام علم‌دانش از بر کرده‌و آن‌را وسیلهٔ کسب جاه و مال و عیش و نوش قرار داده باشند .

خواجه از نوع آن علما نبود که علم‌را برای مسند نشینی و ریاست عامه و جمع مال و عیش و عشرت تحصیل کرده باشند، اگر چه این قبیل جماعت را واقعاً عالم و دانشمند نمی‌توان نامید. این گروه را شبیه علما و دانشمندان باید گفت ؛ همان‌طور که خود خواجه در اخلاق ناصری در فصل فضایل و شبه فضایل گفته است . بالجمله این که خواجه طوسی بحقیقت مصداق این جمله است که گویند. «عاش سعیداً و مات سعیداً»

در زمان حاضر هم خوش بختانه نمونهٔ آن قبیل دانشمندان در کشور مایافته میشود اما بسیار نادر و کمیابست دعا باید کرد که امثال ایشان که که واقعاً مایهٔ قوام و دوام فرهنگ، و سرمایهٔ آبرو و افتخار ملت ایرانند زیاد شود انشاءالله تعالی .

حکمت عملی

خواجه نصیرالدین را شناختیم لازم است حکمت عملی را هم تعریف کنیم .

برای حکمت و فلسفه تعریفات بسیار گفته‌اند و ساده‌ترین آنها چیزی است که خواجه در اخلاق ناصری آورده است باین عبارت:

«حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن بکارها چنانکه باید بقدر استطاعت تانفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد»

از این روست که حکمت بدو قسم علمی و عملی تقسیم می‌شود؛ و باز بر حسب تعریفی که خود خواجه می‌کند:

حکمت علمی و حکمت عملی

حکمت علمی یا نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق به احکام و لواحق آن چنانکه فی نفس الامر باشد بقدر قوت انسانی. و عمل ممارست حرکات و مزاوالت صناعات است از جهت اخراج آنچه در حیز قوت باشد بحد فعل، بشرط آنکه مؤدی بود از نقصان بکمال بر حسب طاقت بشری؛ و هر که این دو معنی در او باشد حکیم کامل و انسان فاضل است که مرتبه او بلندترین مراتب نوع انسانی است؛ در قرآن مجید می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُوتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» و بالجمله حکمت نظری یعنی امور دانستنی و در مقابل آن حکمت عملی امور عمل‌کردنی است.

پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک

شاید آنچه در موارث تعلیمات ایرانیان قدیم آمده است که در مقام کمال انسانی می‌گفتند «پندار نیک» و «کردار نیک» و «گفتار نیک» همین دو مرتبه از حکمت علمی و عملی باشد؛ زیرا که پندار بمعنی توهم و خیال واهی نیست بلکه بمعنی دریافت عقلی و فکری است، پس پندار نیک همان حکمت نظری و علمی است، و گفتار و کردار نیک همان حکمت عملی است.

وسعت دامنه حکمت و فلسفه در نظر قدما

می‌دانید که حکمت و فلسفه در نظر متقدمان شامل همه علوم و معارف بشری می‌شد، نهایت اینکه يك دسته از علوم و فنون را جزو اصول حکمت؛ و يك دسته را جزو فروع و توابع؛ و يك دسته را هم جزو

مقدمات یا داخل لوازم و لواحق محسوب می‌داشتند؛ باین تقدیر دامنهٔ حکمت و فلسفه از علوم عقلی گذشته، بیک نظر شامل فنون نقلی مثل فقد و اصول و حدیث و صناعات ادبی مانند لغت و صرف و نحو و معانی و بیان نیز می‌شد از این جهت که در مباحث حکمت عملی سخن از شرایع و ادیان و نوامیس الهی بطور اجمال بمیان می‌آمد؛ و در تفصیل آن گفت و گو به دین حنیف اسلام و قرآن مجید که مادر فنون و معارف اسلامی و شامل همه فنون نقلی و صناعات ادب عربی است نیز می‌کشید؛ و همچنان دنبالهٔ بحث از اصول بفروع و از فروع بلوازم و لواحق می‌پیوست تا همهٔ علوم و معارف بشری را دربر می‌گرفت، و آن‌گهی فن منطوق که از مقدمات حکمت و فلسفه است فصلی ممتاز در مباحث الفاظ داشت. شعر و خطابه نیز دو بخش مهم از صناعات خمس بود که آن‌را «**قاطیق و ریاس**» نیز می‌گفتند و در همه این مباحث با فنون ادبی و ادبیات سروکار داشتند. باری شعاع دایرهٔ حکمت و فلسفهٔ قدیم گاهی چندان بلند فرض می‌شد که همه علوم و فنون بشری را داخل دایرهٔ حکمت می‌کرد. هر قدر پیش آمدیم از وسعت آن دایره کاسته شد؛ باین ترتیب که اولاً علوم مذهبی و صناعات ادبی را که عنوان فنون نقلی بدان داده شده است بکلی از حکمت و فلسفه و علوم عقلی جدا کردند؛ بعداً هم هر یک از اجزاء اصلی و فرعی خود فلسفه مستقل گردید و از قلمرو فلسفه و حکمت خارج شد چنانکه امروز دیگر ریاضیات با شعب و فروع آن هر کدام علمی جداگانه شده‌اند و داخل فلسفه نیستند؛ همچنان فنون طب و طبیعیات و فلاحات و حیوان شناسی و نبات شناسی و روان شناسی و امثال و نظایر آن علوم نیز یکایک از کشور پهنای حکمت و فلسفهٔ قدیم جدا شده هر کدام مملکتی

مستقل تشکیل دادند.

اقسام حکمت نظری

مطابق تقسیم قدما حکمت نظری شامل سه قسم اصلی **ما بعد الطبیعه** و **طبیعیات** و **ریاضیات** می شد که بمنزله اجناس منطقی بودند؛ و هر کدام از این اجناس شامل انواع و اصناف می شد که بعضی را اصلی و بعضی را فرعی می گفتند.

مثلا قسمت **ما بعد الطبیعه** را بدو قسم اصلی **علم الهی** و **فلسفه اولی** تقسیم میکردند؛ و معرفت نبوت و امامت و احوال مبدأ و معاد از فروع علم الهی شمرده می شد.

و حکمت ریاضی شامل چهار اصل **هندسه** و **حساب** و **هئیت** و **موسیقی** و چندین فرع از قبیل **جبر** و **مقابلیه** و **مناظره** و **مرايا** و **جراثقال** (مکانیک) و امثال آن بود.

و حکمت طبیعی دارای هشت اصل **سماع** **طبیعی** **سما** و **علم کون** و **فساد**، **آثار علوی**، **علم معادن**، **حیوان شناسی**، **نبات شناسی**، **علم النفس** و فروع بسیار مانند **فلاحت** و **طبابت** و **احکام نجوم** بود، و چنانکه پیش اشاره کردیم فن منطق را جزو آلات و مقدمات حکمت می شمردند نه جزو اصول و فروع.

تعریف و اقسام حکمت عملی

آنچه گفتیم بحثی بسیار مختصر از اقسام حکمت نظری بود؛ اما حکمت عملی و اقسام آن: باز بهتر اینست که تعریف منطقی جامع و مانع آنرا از خودخواجه بشنویم که می فرماید حکمت عملی عبارت است از «دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسان بر وجهی که مؤدی باشد

بنظام احوال معاش و معاد انسان و مقتضی رسیدن به کمالی که متوجه اند بسوی آن»

این قسم از حکمت نیز بسته قسم منقسم می شود یکی **تهذیب اخلاق** یا آرایش خوی؛ دیگر **تدبیر منزل** یعنی خانداری؛ سوم **سیاست مدن** یعنی کشور داری و مردم داری که شامل همه امور اجتماعی و سیاسی جوامع بشری می شود.

توضیحاً اگر بخواهیم سیاست مدن را فقط به «کشور داری» ترجمه کنیم کاملاً رسا و بلیغ نیست و با اصطلاح تعریف جامع و مانع یا مطرد و منعکس نمی شود؛ زیرا کشور داری در عرف متداول فارسی منصرف است بوظایف سلاطین و حکام و امراء؛ و حال آنکه در سیاست مدن از آداب معاشرت و وظایف اخلاقی افراد مردم نسبت بیکدیگر نیز گفت و گو می شود.

باری این تقسیم که برای حکمت عملی گفتیم از آن جهت است که مصالح اعمال و اخلاق بشر سه قسم است

اول آنچه مربوط بخود شخص است بانفراد؛ این نوع را **تهذیب اخلاق** گفته اند.

دوم آنچه مربوط است بشخص از نظر مشارکت در منزل یعنی از جنبه رفتار با خانواده و زن و فرزند و خویشان و اتباع و اشیاع؛ این نوع را **تدبیر منزل** نامیده اند.

قسم سوم مربوط است بشخص از نظر مشارکت با اجتماع که شامل امور اجتماعی و سیاسی می شود. و این قسم را **سیاست مدن** گفته اند که باید آنرا به کشور داری و مردم داری ترجمه کرد.

عملی مطابق تعریفی که از خواجه نقل کردیم علم بمصالح افعال و اعمال بشری است نه خود اعمال و افعال که باید آنها را از مقوله فعل شمرد؛ و با علم که بقول معروف از مقوله کیف نفسانی یا از مقوله انفعال است تفاوت دارد.

از تحقیقات ما صادر از مقوله علم بی اطلاع نیستیم؛ اما این قبیل مطالب را می گذاریم بمباحث عالی فلسفی و حکمت متعالیه اسفار بالجمله حکمت عملی از آن جهت که گفته شد نظیر علم فقه است؛ فقیه بکسی می گویند که عارف به احکام فروع و مسائل شرعی باشد خواه خود او عمل کند یا نکند. البته در صورتی که فقیه به علم خود یعنی بوظایف شرعی عمل کرد او را فقیه عامل می گوئیم، هم چنین حکیم مطابق تعریفی که شنیدید کسی است که عالم به مصالح اخلاق و اعمال بشری باشد و اگر خود او متخلق بدخلاق فاضله بود او را بالقب حکیم کامل و انسان کامل می خوانیم.

فرق حکمت عملی با آداب و رسوم اجتماعی و شرایع الهی

در حکمت عملی عمده و وجه مقصود، مقصور بر اعمال و احکام و قضایای عقلی است که بمرور دهور و تقلب اوضاع و احوال متغیر و مبتدل نمی شود؛ و از این جهت است که حکمت عملی از نظر تفصیل، با طرق و مذاهب و مسالك و ملل و نحل مختلف کار ندارد؛ هر چند که مباحث آن از نظر اجمالی شامل شرایع وادیان نیز می شود، خود خواجه در این باره می گوید:

«مبادی مصالح اعمال و محاسن افعال نوع بشر که متضمن نظام امور و احوال ایشان بود در اصل یا طبع باشد یا وضع؛ اما آنچه مبدأ آن طبع

بود آنست که تفصیل آن مقتضای عقول اهل بصارت و تجارب ارباب
کیاست بود و باختلاف ادوار و تقلب سیر و آثار مختلف و متبدل نشود؛ و آن
اقسام حکمت عملی است که یاد کرده آمد»

و اما آنچه مبداء آن وضع بود اگر سبب وضع، اتفاق رأی جماعتی بود
بر آن، آن را **آداب و رسوم** خوانند، و اگر بسبب اقتضای رأی شخصی بود
مؤید بتائید آلهی مانند پیغامبری یا امامی آنرا **نوامیس آلهی** خوانند
و آن بر سه صنف بود یکی آنچه راجع باهل منازل بود بشارکت مانند مناکحات و
واحکام آن؛ دوم آنچه راجع باهل منازل بود بشارکت مانند مناکحات و
دیگر معاملات؛ سوم آنچه راجع باهل شهرها و اقلیمها بود مانند حدود و
سیاسات، و این نوع علم را **علم فقه** خوانند»

«و چون مبداء این جنس اعمال، مجرد طبع نباشد، بتقلب احوال و
تغلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت ادوار و تبدل ملل و دول در تبدل افتد، و
این باب از روی تفصیل خارج افتد از اقسام حکمت؛ چه نظر حکیم مقصور
است بر تتبع قضایای عقول و تفحص از کلیات امور که زوال و انتقال بدان
متطرق نشود و باندراست ملل و انصرام دول مندرس و متبدل نگردد. و از روی
اجمال داخل مسائل حکمت عملی باشد».

کتاب و رسائل اخلاقی

اولا باید باین نکته توجه داشت که آنچه از ایرانیان قدیم قبل
از اسلام بدور ما بعد از اسلام رسیده و از آن به لفظ «حکمت» تعبیر
کرده و داننده آنرا «حکیم» گفته اند، بیشتر از نوع حکمت عملی و اخلاق
و آداب و رسوم است؛ بخشی از این نوع تألیفات قدیم که بعد از اسلام بعربی
ترجمه شده است از قبیل **کتاب زاد انفروخ** در تربیت اولاد و **پند نامه** -

های کسری انوشیروان و اردشیر بابکان و پاره‌یی دیگر از نظایر این آثار را ابن ندیم در «الفهرست» ضمن کتب مواعظ و آداب ذکر کرده است .

کتاب **کلیله و دمنه و ادب الصغیر و ادب الکبیر** که بتوسط ابن مقفع (متوفی حدود ۱۴۵ ق) در نیمه اول قرن دوم هجری از پهلوی عبری ترجمه شده هر سه از همان نوع حکمت عملی و اخلاق است .

و بطور کلی در نهضت علمی اسلامی یک دسته کتب اخلاق و آداب و حکمت عملی از زبانهای دیگر عبری ترجمه شده که عمده‌اش از کتب ایرانیان قبل از اسلام و مهمترین این قسمت با اتفاق آراء همان کتاب **کلیله و دمنه** ابن مقفع است ، از مؤلفات یونانیان هم در این رشته کتب و رسائلی عبری نقل شده است مانند **فضائل النفس ارسطو** و کتاب اخلاق **نیکوماخس Nicomachus**^۱ و کتاب **بروسن Bruson** و اخلاق **جالینوس** و **جمهوری افلاطون** و **وصایای افلاطون** در تعلیم و تربیت جوانان که بعنوان «وصیة افلاطون فی تأدیب الاحداث» توسط **اسحاق بن حنین** مترجم معروف عبری نقل شده است .

اتفاقاً همه این تراجم بانضمام مؤلفات قدیم دیگر که از امثال **یعقوب بن اسحاق کندی** فیلسوف معروف عرب در قرن سوم هجری ، و **محمد بن زکریای رازی** (متوفی ۳۲۰) و **ابو نصر فارابی** (متوفی حدود ۳۴۰) و **ابو علی سیناست** (متوفی ۴۲۷) مورد استفادۀ **ابوعلی مسکویه** و **خواجۀ طوسی** در تألیف کتب اخلاقی واقع شده است^۱.

۱- توضیحاً این کتاب را استاد **ابوریحان بیرونی** در دست داشته و در

کتاب **الهند مکر** را آن نقل کرده است.

ثانیا خود مسلمین کتب فراوان بفارسی و عربی تحت عنوان اخلاق و آداب تألیف کرده اند نظیر **اخلاق الابرار** امام محمد غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰) و **اخلاق الاقواء و صفات الاصفیاء** مظفر بن عثمان (متوفی ۹۶۴) و **آداب الصوفیه** شیخ ابو عبد الرحمن سلمی نیشابوری (متوفی ۴۱۲) و **آداب المریدین** شیخ ابوالنجیب سهروردی (متوفی ۵۶۳) و **آداب النفس** ابوالعباس احمد سرخسی طبیب (متوفی ۲۸۶) که برای معتضد عباسی نوشته بود و **الاداب الحمیده و الاخلاق النفیسة** محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰ و **طبر و حانی** محمد بن زکریای رازی، و **دفع الاحزان** یعقوب کندی و **کتاب الطهارة** یعنی «**طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق**» و کتاب «**ترتیب السعادات و رساله تأدیب الصبیان** در تربیت اولاد که هر سه کتاب از ابوعلی مسکویه رازی است.

نوع کتبی که مخصوص تعلیم و تربیت و وظایف معلم و متعلم و مرید و مراد باشد هم بسیار نوشته اند ؛ از آن جمله است کتاب **آداب المتعلمین** معروف که آنرا بخواجه نصیرالدین طوسی نسبت داده اند و نیز **آداب المعلمین** محمد بن سحنون مالکی (متوفی ۲۶۵) و **رسالة احوال معلمین و متعلمین** ابوالحسن علی بن محمد مالکی (متوفی ۴۰۳) و **رساله تعلیم المتعلم طریق التعلیم** تالیف برهان الدین زر نوجی متوفی ۵۹۱ و کتاب **ریاضة الصبیان** شمس الدین انبایی که اساس آن رساله «**تأدیب الصبیان**»

۱- دربارهٔ ماخذ و مصادر کتب فلسفه اخلاقی ابوعلی مسکویه کتابی تحت عنوان «**ابن مسکویه - فلسفته الاخلاقية و مصادرہا**» تألیف دکتر عیدالغریز عزت در مصر سال ۱۹۴۶ م طبع شده است .

ابوعلی مسکویه است و کتاب **آداب العالم و الممتعلم** تألیف بدرالدین ابن جماعه شافعی متوفی ۷۳۳ و **طریق تربیه الاولاد** تألیف ملاجلال دوانی (متوفی ۹۰۸)^۱ و کتب دیگر از آن قبیل که استقصاء آن دشوار و ذکر آن در یک جلسه سخنرانی غیر ممکن است .

انواع کتب اخلاق و آداب فارسی و عربی که ایرانیان تألیف کرده اند

تألیفات ایرانیان بعد از اسلام در موضوع اخلاق و آداب انسانی از جنبه صورت یعنی اسلوب انشاء نظم و نثر سه قسم است .

۱ - یکی نظم فارسی که از بهترین نمونه های آن کتاب **حدیقه سنائی** و منظومه های **شیخ عطار** و **بوستان سعدی** است .

۲ - دیگر کتب نثر فارسی نظیر **کیمیه ای سعادت** امام محمدغزالی و **قابوسنامه** عنصرالمعالی و **گلستان سعدی** و **اخلاق ناصری** و تقلیدها که از این کتابها شده است .

۳ - سوم کتبی که عربی تألیف کرده اند از قبیل **کتاب الطهاره** ابوعلی مسکویه و **احیاء العلوم** امام محمدغزالی و **رساله قشیریه** امام ابوالقاسم قشیری نیشابوری متوفی ۴۶۵ در آداب و اخلاق صوفیانه .

آنچه گفتیم از نظر صورت فارسی و عربی و نظم و نثر بود؛ اما از جهت ماده یعنی موضوع اخلاق و آداب نیز چند قسم است .

۱ - کتبی که در اخلاق و آداب و رسوم شرعی تألیف شده است .

۱ - صاحب کشف الظنون و بعضی دیگر وفات ملاجلال دوانی را در سنه

۹۰۷ نوشته اند .

یعنی آنچه از متن قرآن کریم و اخبار و احادیث مأثوره استفاده می‌شود؛ و در این نوع از مؤلفات گاهی چاشنی کلمات نظم و نثر حکما و علما و بزرگان علم و معرفت و قصص و حکایات مناسب نیز ضمیمه شده است. — برای نمونه اخلاق و آداب شرعی مثال می‌آورم تا خوب واضح شود.

از باب مثال: صفت صدق و راستی و صبر و برد باری و شکر و سپاسگزاری، اینها همد از صفات ممدوحه شرعی است که خداوند در قرآن مجید آنرا ستوده است؛ مثلا در آیات ذیل:

هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم لهم جنات تجرى من تحتها
الانهار خالدین فیها ابدأرضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك هو الفوز
العظیم (آیه ۱۱۸ سوره مائده)

«کو نوا مع الصادقین» و «لیجزی الله الصادقین بصدقهم»

و در باره صبر: ان الله مع الصابرين و «بشر الصابرين» و «یا ایها
الذین آمنوا صبروا وصابروا ورابطوا» و در صفت اتقیا
و دستگاران در سوره آل عمران است «الصابرین و الصادقین
و القانتین... الخ».

و در باره شکر «سیجزی الله الشاکرین» و «سنجزی الشاکرین»
و «لئن شکرتم لازیدنکم» و امثال این آیات که منظور من استقصاء
نیست.

در این نوع از کتب که موضوع بحث ماست، سبک و سیره مؤلفان
معمولا چنین است که اخلاق فاضله و صفات رذیله را یکایک موضوع بحث
قرار داده و مناسب هر موضوع آیات و احادیث و حکایات و گاهی ابیات فارسی و
عربی آورده و بطور نصیحت و اندرز نوشته اند که از فلان خلق نکوهیده

مثلاً (حرص و طمع) باید اجتناب کرد و بحلیهٔ فلان خوی پسندیده مثل (صبر و قناعت) باید متحلی گردید، بدون اینکه وارد در این مبحث فلسفی شده باشند که اصلاً فضیلت چیست؟ و منشأ ظهور اخلاق رزیده چیست؟ و راه جلوگیری و طریق زایل کردن خلق و خوی ناپسند چیست؟ خلاصه آنکه این نوع کتب منظور حکمت عملی را تأمین نمی‌کند.

تألیفات فارسی اخلاقی ملامحمد باقر مجلسی (متوفی ۱۱۱۰) و کتاب **معراج السعاده** ملا احمد نراقی را (متوفی حدود ۱۲۴۴ ق) که از علمای زمان فتح علی شاه قاجار بوده است، از نمونه‌های همین نوع کتب اخلاق و آداب شرعی باید شمرد.

۲ - کتب اخلاق و آداب عرفانی که مربوطست بسیرهٔ عرفا و ارباب سیروسلوک؛ در این نوع از کتب وظایف ارباب طریقت و سیروسلوک و منازل و مراحل سالکان را بقول مولانا «از مقامات تبمّل تافنا» بیان میکنند. شرح کتاب **منازل السائرین** خواجدهدایت‌الله انصاری و **رسالهٔ قشیریه** و **عوارف المعارف** شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی متوفی ۶۳۲ و **مصباح الهدایه** عزالدین محمود کاشانی و همچنین عمدهٔ منظومه‌های سنائی و عطار همدان همین نوع کتب اخلاق و آداب عرفانی محسوب می‌شود. کتاب **کیمیای سعادت** امام محمد غزالی بفارسی و **احیاء العلوم** او بعربی شامل هر دو نوع اخلاق شرعی و عرفانی است.

آداب طریقت در نظر حکیم و متشرع

چند بسا که در اخلاق و آداب سیروسلوک اموری گفته می‌شود که بانظر شرعی فقها و فلاسفه؛ بخصوص طایفهٔ اطباء و پزشکان سازگار نیست. مثلاً

جوع و سهر و فقر و حیرت و جذبه و عشق؛ و همچنین ریاضتهای شاقه بخصوص طرقي که مابین طایفه ملامتیه معمول بوده است، هیچ کدامش نه با نظر فقیه متشرع سازگاری دارد، نه با روش حکیم فیلسوف منطبق می شود و از این جهت است که همیشه مابین عرفا و صوفیه باگرو و فقها و فلاسفه اختلاف شدید بوده که آثارش در تواریخ و کتب نظم و نثر فارسی و عربی مشهود است.

جوع و سهر یعنی گرسنگی و شب بیداری ریاضت را ارباب سیرو سلوک برای رسیدن بسر منزل مقصود که مقام قرب الهی است از شرایط لازم می شمارند، اما فقها تعذیب نفس را حرام می دانند. حیرت و جذبه و عشق را عرفا جزو آثار و علایم سعادت و کامیابی انسان و از مراحل ووادیهای عالی سیرالی الله می شمارند، و جماعت اطباء و ارباب حکمت عملی هر دو طایفه این احوال را جزو امراض و اعلال دماغی یا اخلاقی محسوب می دارند و در معالجه آن می کوشند.

دیگر انواع مؤلفات اخلاقی ایرانیان

جمله معترضه بی درباره آداب طریقت در نظر حکیم و متشرع پیش آمد؛ اکنون بذکر دیگر انواع مؤلفات اخلاقی ایران می پردازیم.

۳ - اخلاق و آداب و رسوم مخصوص اصناف مردم نظیر آداب ملوک و آداب وزراء و آداب معلمین و امثال آن؛ و از همین قبیل است آداب مخصوص شعرا و منجمان و نویسندگان و پزشکان درباره که کتاب چهار مقاله نظامی عروضی در زمینه همان منظور نوشته شده است.

۴ - اخلاق سیاسی و اجتماعی که مربوطست بطریق صلاح و مصلحت زندگانی و آداب معاشرت با طوایف مردم. کتاب گلیله و دهنه مرزبان نامه

وقابوسنامه و سیاستنامه خواجه نظام الملک را از نمونه‌های عالی این نوع از کتب می‌توان شمرد.

۵ - اخلاق فلسفی یعنی اخلاق از جنبه حکمت عملی که بهترین نمونه‌اش در عربی کتاب الطهاره ابو علی مسکویه و در فارسی کتاب اخلاق ناصری خواجه طوسی است.

در چهار نوع اول از کتب اخلاق؛ چون از نظر فلسفی در آنها بحث نمی‌شود، تعریف منطقی و حدود واقعی اخلاق خوب و بد معلوم نیست؛ مثلاً قناعت و صبر چرا جزو اخلاق فاضله؛ و طمع و حرص بچه جهت جزو اخلاق رذیله است؛ همان قناعت را که شما می‌ستایید دیگری می‌نکوهد و می‌گوید که قناعت از ذنابت و پست همتی است؛ و بر عکس حرص و آزمولود بلند همتی است.

از ذنابت شمر قناعت را همت را که نام کرده است از؟
شاعر ایرانی عربی گوی ما (طغرائی اصفهانی) برسبیل امر
توییخی می‌گوید.

فدع غار العلی للمقد هین علی	رکوبها و اقتنع منهن بالبلبل
رضی الذلیل بخفض العیش مسکنة	والعز عند رسیم الایق الذلل
حب السلامة یشنی عزم صاحبه	عن المعالی و یغری المرء بالکسل

و همانطور که اشاره شد مابین فقیه متشرع باعارف صوفی، و هم چنین مابین این هردو گروه با حکیم فیلسوف در تشخیص اخلاق فاضله و صفات رذیله تفاوت بسیار است. مثال حالات حیرت و جذب و عشق را گفتیم که در نظر صوفی عارف و اهل سیر و سلوک روحانی جزو کمالات بشری محسوب می‌شود؛ و حال آنکه در نظر پزشک و حکیم طبیعی جزو بیماریهای روانی

وامراض دماغی؛ واز نظر حکمت عملی نیز جزو قبایح اعمال واحوال اخلاقی است چندانکه پزشکان بوسیله دارو ودرمان و حکما بتدبیر اخلاقی در معالجه آن اهتمام می ورزند (رجوع شود بهمین کتاب اخلاق ناصری در فصلی که مربوطست بمعالجه رذایل اخلاقی- و نیز رجوع شود بقانون ابوعلی وشرح نفیسی درامراض دماغی)

اعتراضاتی که پاره‌یی از فقهای متعصب بر نوشته‌های امام محمدغزالی در **احیاءالعلوم وکیمیای سعادت** کرده‌اند و این حقیر عمده آنرا در کتاب **غزالی نامه** آورده‌ام نمونه بارزی از همان نوع اختلافات است که ناشی ازدیده ودیدگاه وبقول مولانا نظرگاه اشخاص است

از نظر که گفتشان بد مختلف آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هریک اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی

کتاب اخلاق ناصری

بهترین کتابی که تاکنون بفارسی در انواع حکمت عملی اعم از تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن نوشته شده همان کتاب اخلاق ناصری است که مکرر نام اورا بردیم و اکنون آنرا مفصل تر تعریف می کنیم

کتاب اخلاق ناصری را چنانکه گفتیم خواجه نصیرالدین در حوالی سال ۶۳۳ قمری ایامی که مقیم قهستان و مصاحب حاکم فرمانروای اسماعیلی مذهب آن ناحیه **ابوالفتح ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور** (متوفی ۶۵۵) بود تألیف کرد و آن را بنام همان «ناصرالدین عبدالرحیم» اخلاق ناصری نامید.

بطوری که خود خواجه در مقدمه این کتاب شرح می دهد ناصرالدین عبدالرحیم از وی خواسته بود که **کتاب الطهاره** استاد ابوعلی مسکویه

متوفی ۴۲۱ ق را که نام اصلی آن **طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق** است و ظاهراً اولین کتابی است که توسط مسلمان در موضوع اخلاق و روش فلسفی تألیف شده بود از عربی به فارسی ترجمه کند .

خواجه بدودلیل از این کارتن زودعذرخواست ؛ یکی این که ترجمه پای خوان یا تحت اللفظ که منظور ناصر الدین عبدالرحیم بود در شان حکیمی چون خواجه نبود ، خواجه این عذر خود را با تراکت ادبی بدین عبارت توجیه می کند که «معانی بدان شریفی از الفاظ بدان لطیفی که گویی قبایی است بر بالای آن دوخته سلخ کردن و در لباس عبارتی واهی نسخ کردن ، مسخ کردن باشد» .

دلیل دوم این بود که کتاب الطهارة فقط در تهذیب الاخلاق است که يك بخش از سه بخش حکمت عملی است ؛ و از دو بخش دیگر که تدبیر منزل و سیاست مدن باشد خالی است ؛ پس اولی این است که ذمت همت بعهدۀ ترجمۀ آن کتاب مرهون نباشد ؛ بدین سبب همت بر تألیف کتابی مستقل بست که هر سه قسم از اقسام حکمت عملی را مشتمل و ضمناً همه نوشته های کتاب الطهارة را متضمن باشد .

این بود که کتاب اخلاق ناصری را در انواع حکمت عملی به فارسی تألیف کرد و در ابتدا خطبه یی مطابق مشرب و مذاق طایفه اسماعیلیه بنام **علاءالدین محمد بن حسن (۶۱۸-۶۵۳)** پادشاه اسماعیلیه ایران در آن زمان نوشته بود که خود خواجه بعد از انقراض اسماعیلیه بدست هولاکو خان مغول و پیوستن خواجه بخدمت و ملازمت وی ؛ که بنام معروف روزيك شنبه گردنی القعه ۶۵۴ هجری قمری بوده است و تا حال سخنرانی این حقیر که ماه ذی القعه ۱۳۸۸ قمری هجری است ۷۳۴ سال تمام از آن واقعه میگذرد ؛

خطبه اول را تغییر داد و نیز بعد از سی سال که از تألیف کتاب گذشته بود در سنه ۶۶۳ قمری بر حسب یادآوری و اشارات یکی از فضلا و بزرگان رجال آن عهد بنام **عبدالعزیز نیشابوری** که وفاتش بنوشته «الحوادث الجامعه» در سال ۶۷۱ يك سال قبل از وفات خواجده بوده است، فصل رعایت حقوق پدر و مادر را در مقاله دوم آنجا که گفت و گو از تربیت فرزندان است بر کتاب مالحق ساخت. اتفاقاً این حقیر خطبه اول را در نسخ قدیم پیدا کردم که بصورت جزوه‌ی دردانشگاه بطبع رسیده است.

نکته قابل توجه این است که چون اساس تألیف اخلاق ناصری مبتنی بر رعایت مدح و ثنای اسماعیلیان بوده است با این که مقدمه و یکی دو موضع دیگر کتاب را تغییر داده است تا اثر اسماعیلی آن از بین رفته باشد باز نمونه‌ی از روش تألیف اولش در متن کتاب باقی مانده است از این قبیل که در اثناء کتاب (از جمله فصل اول مقاله سوم) اصطلاح **اساس و ناطق** که از مصطلحات متداول مخصوص اسماعیلیان است دیده می‌شود.

اخلاق ناصری در سه مقاله است. اول در تهذیب اخلاق؛ در این مقاله که مفصل‌ترین و مهمترین مقالدهای آن کتابست عمده توجه خواجده بهمان کتاب الطهاره ابوعلی مسکویه بوده و تقریباً تمام آن کتاب را جای جای متفرق و پراکنده در اخلاق ناصری پخش کرده است. بعبارت دیگر در این باره سنت ترجمه پای خوان (تحت اللفظ) و ترتیب کتاب مسکویه (یا ابن مسکویه) را رعایت نکرده بلکه پیش و پس و مقدم و مؤخر تمام گفته‌های استاد را با عبارتی فصیح بفارسی نقل فرموده است.

ماخذ مقاله اول کتاب اخلاق ناصری که طبعاً جزو مصادر کتاب الطهاره نیز شمرده می‌شود بعد از قرآن مجید و احادیث نبوی و کلمات

امیرالمومنین علی علیه السلام عبارتست از **کلمیله و دمنه** ابن مقفع و **طب روحانی** محمد بن زکریای رازی و کتب اخلاقی یعقوب کندی از قبیل **دفع الاحزان** و غیره؛ و مؤلفات اخلاقی **جالینوس** و کتاب اخلاقی **نیقوماخس** Micomachus و **فضائل النفس** و کتاب **دمقولات ارسطو** و کتاب **بروسن** Bruson که پنج قسمت اخیرهم جزو کتبی است که در قرون اولای اسلام از یونانی به عربی ترجمه شده بود .

مقاله دوم اخلاق ناصری در تدبیر منزل است؛ خواهجه در این مقاله **رساله تدبیر منزل** ابوعلی سینا را بفارسی ترجمه کرده است^۱ .

مقاله سوم اخلاق ناصری در سیاست مدن است . خواهجه در این مقاله از کتاب **آراء المدینة الفاضلة** فارابی و کتب دیگر استفاده کرده که همه را نام برده است .

در خاتمه اخلاق ناصری وصایای افلاطون یعنی نصایح و پندنامه او را نقل کرده که تماماً عیناً در کتاب **جاویدان خرد** ابوعلی مسکویه آمده است. و ظاهراً ماخذ خواهجه کتاب مسکویه باشد؛ و چنانکه پیش گفتیم «کتاب وصیة افلاطون فی تأدیة الاحداث» از ترجمه های اسحاق بن حنین مترجم معروف اسلامی است .

یادآوری می کنم که از مؤلفات اخلاقی مسکویه نه فقط کتاب الطهاره و جاویدان خرد مورد استفاده خواهجه بوده بل که دیگر مؤلفات اخلاقی

۱- توضیحاً کتاب تدبیر المنازل یا السياسة المنزلیة ابوعلی سینا دو بار

در بیروت بسالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۱۱ میلادی و بار سوم در مجله المرشد بغداد

بسال ۱۹۲۹ م = ۱۳۴۷ ق ه بقطع بغلی طبع شده است ؛ این حقیر چاپ

اخیر در اهمان ایام که تازه انتشار یافته بود بدست آوردم .

اوازقیل تأدیب الصبیان و ترتیب السعادات نیز مورد استفادۀ حواجد
در اخلاق ناصری واقع شده است .

تلخیص و تقلید اخلاق ناصری

کتاب اخلاق ناصری بطوری که اشاره شد بزرگترین و مهمترین
کتابی است که در حکمت عملی و باروش فلسفی بفارسی تألیف شده است و با
این که از آن تاریخ ۶۳۳ تا کنون (۱۳۸۸ قمری) یعنی در مدت ۷۵۵ سال
چندین کتاب بتقلید و اقتفاء و اقتباس از اخلاق ناصری نوشته اند هیچ کدام
پایۀ آن کتاب نرسیده سهل است که اولین پایه از صد پایه آن را هم درک
نکرده اند ؛ من بچهار فقره از تقلیدهای آن کتاب اکتفا می کنم .

اول کتاب اخلاق جلالی که نام اصلی آن **لواعع الاشرار**
فی مکارم الاخلاق است تألیف ملا جلال دوانی که گفتم علی المعروف در
۹۰۸ و بضبط کشف الظنون و بعض دیگر در ۹۰۷ فوت شده است .
دوم **اخلاق محسنی** تألیف ملا حسین واعظ کاشفی متوفی ۹۱۰ که
برای محسن میرزا پسر سلطان حسین بایقرا در سال ۹۰۰ هـ تألیف کرد .
سوم **اخلاق منصوری** تألیف غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی
متوفی ۹۴۸ هـ .

چهارم **اخلاق جمالی** از جمال الدین محمد اقسرائی که بنام
سلطان ایلدرم با یزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ ق) پادشاه عثمانی نوشته است .
از شروح اخلاق ناصری کتابی است که فاضل عبدالرحمن بن
عبدالکریم برهانپوری برای عالمگیر شاه اورنگ زیب (۱۰۶۹-۱۱۱۸ ق)
پرداخته است ؛ و صاحب کتاب الذریعه سلمه الله تعالی در جلد چهارم متعرض
ذکر آن شرح شده اند .

اما تلخیصات اخلاق نا- ری ؛ از آن جمله سید علاءالدین حسین خلیفه سلطان متوفی ۱۰۶۴ که داماد شاه عباس کبیر و وزیر او و شاه عباس ثانی بوده است در حدود سنه ۱۰۵۱ ق اخلاق ناصری را بدستور شاه صفی تلخیص کرد و آن را (توضیح الاخلاق) نامید .

این حقیر کتابی دیگر در تلخیص اخلاق ناصری دیده ام که مربوط به عهد سلاطین آق قویونلو است ، در این کتاب بطور جدول بندی مطالب اخلاق ناصری خلاصه شده است .

برای مزید فایده علاوه می کنم که کتاب اخلاق ناصری و اوصاف الاشراف و بعضی دیگر از مؤلفات فارسی خواجه رایگی از علمای نیمه اول قرن هشتم هجری بنام رکن الدین محمد بن علی فارسی گرگانی که از تلامید ایه الله علامه حلی متوفی ۷۲۶ بوده بعربی نقل کرده است .

سبک انشاء فارسی خواجه نصیرالدین

خواجه نصیرالدین بسبب کثرت انس و ممارستی که با فلسفه و ریاضیات داشت روح او روح فلسفی ریاضی بار آمده بود و طبعاً قلم او در تحریر مطالب جنبه استدلال ریاضی و فلسفی بخود می گرفت .

ملخص گفتار این که نوشته های فارسی خواجه نصیرالدین بدو یا سه خصیصه ممتاز است . یکی اینکه اصطلاحات علمی و کلمات عربی او نسبتاً زیاد است ؛ اما اسلوب جمله بندی او کاملاً فارسی است یعنی در هیچ کجا از حدود قواعد صحیح فارسی تجاوز نمی کند و هر چند مواد کلماتش عربی و گاهی هم عربیهای غیر مأنوس باشد باز ترکیب جمله ها

و سیاق عباراتش چنانست که انشاء او را رنگ و صبغه منشآت اصیل فصیح فارسی قدیم می بخشد .

پارده‌یی از آثار نثر فارسی پیش از قرن هفتم که زمان خواجه است مخصوصاً **کلیله و دمنه** **بهرامشاهی** ابوالعالی نصرالله منشی دارای همین حالت است که باو فور مواد کلمات عربی، اسلوب کلام و سیاق جمله بندی آن از حدود قواعد منشآت فصیح فارسی بیرون نرفته است.

خصوصیه‌یی که ذکر کردیم در تحلیل و تجزیه ادبی متضمن دو خاصیت می‌شود یکی از جهت مفردات و مواد کلمات که عنصر عربی آن غالب است و دیگر طرز جمله بندی که کاملاً فارسی صحیح و بلیغ است . باری خاصیت دوم یا سوم نثر نویسی خواجه اینست که نوشته‌های او در سیاق انتظام و ضد مطالب درست مثل مسائل ریاضی و منطقی بیکدیگر بسته و مانند حلقه‌های زنجیر بهم پیوسته است؛ بعبارت دیگر انشاء او کاملاً مستدل و منطقی است؛ هیچ مطلبی را بدون تعلیل و توجیه علمی نمی‌گذارد و هر چه را که بقلم جاری میکند برای آن دلیل متقن می‌آورد و در این جهت گاهی نوشته‌های او شبیه نوع قیاسی می‌شود که آن را در فن منطق **موصول النتائج** می‌گویند .

و بسبب همین خصوصیات که ذکر کردیم جنبه خطایی نوشته‌های خواجه نسبت بجنبه برهانی و قیاسی آن ناچیز است؛ و نیز بهمین سبب است که منشآت او عموماً در سطح عالی منشآت علمی قرار می‌گیرد و فهم آن برای همه کس مقدور و میسر نیست .

کتاب اخلاق ناصری نمونه بارزی است از همان سبک انشاء مستدل پرمغز ، و روی هم رفته از کتب مشکل علمی است؛ و مخصوصاً پارده‌یی از

فصول و مباحث آن موقوف بر مبانی و مبادی فلسفه نظری است؛ خلاصه این که اخلاق ناصری با اعتقاد بنده جزو کتب درسی است که باید آن را مرتب و منظم پیش استاد بخوانند؛ از این جهت بود که بنده در ایام تحصیل قسمتی از این کتاب یعنی تمام قسم اول از مقاله اول آن را بضمیمه پادویی از فصول قسم دوم از همین مقاله جزو دروس تعطیلی پیش استاد خود مرحوم **شیخ محمد خراسانی** اعلی الله مقامه که از علمای جامع معقول و منقول و خاتم مدرسان حکمت و فلسفه در اصفهان بود سطر بسطر و صفحه بصفحه خواندم.

و چون نسخه های چاپی این کتاب عموماً مغلوط است بنده از همان تاریخ که اکنون متجاوز از ۴۰ سال می گذرد بتصحیح این کتاب پرداختم و خوش بختانده بمرور ایام نسخ خطی خوب از آن بدست آوردم و اتباع کردم که تاریخ کتابت آنها از حوالی قرن هفتم تا سیزدهم هجری است و شماره آنها تاکنون از بیست نسخه متجاوز شده است؛ انواع نسخ چاپی آن را که در ایران و هندوستان طبع شده و اقدم آنها طبع هندوستان مورخ ۱۲۶۷ قمری خط میرزا ابراهیم ساغر اصفهانی؛ و تازه تر آنها مربوط به همین سنوات اخیر است نیز بحمد الله در تملک دارم.

مقدمه قدیم اخلاق ناصری را که بوسیله دانشگاه بطبع رسید پس از مدتی جست و جو در همین نسخه های خطی یافتیم؛ دلم می خواهد که متن مصحح این کتاب که محصول مبلغی از فرصت و صرف اوقات عمر گرانبهای این حقیر است بطبع برسد؛ جنبه مالی و کسب و اکتساب هم در این عمل چشم داشت ندارم منظورم خدمت علمی و فرهنگی است و این توفیق را از خدا مسألت دارم **ان الله علی کل شیء قدير**

روش ریاضی و منطقی خواجه در حکمت عملی

روش خواجه در حکمت عملی کاملاً روش ریاضی و منطقی است یعنی از مبادی معلوم بدیهی بمجہولات نظری اکتسابی پی می برد ، و هم چنان پایه بیاید و پله بپله و قضیه بقضیه باین ترتیب پیش می رود که نتیجہ ہر قضیہ و قیاسی را اساس و مقدمہ و مبنای قضیہ و قیاس دیگر قرار می دہد، ہمانطور کہ در ریاضیات مثلاً در کتاب ہندسہ «اصول اقلیدس» دیدہ می شود .

تعلیمات ریاضی علی الخصوص باروشی کہ قد ما داشتند کاملاً منطبق بر اصول منطقی است، و شاید بتوان گفت تنها علمی کہ کاملاً مبتنی بر اصول و قواعد منطقی شدہ ہمان رشتہ ریاضیات است.

خواجه در کتاب اخلاق ناصری ہمان روش را کہ در مؤلفات و تحریرات ریاضی او دیدہ می شود بکار بردہ است، مثلاً در بخش تہذیب اخلاق کہ مہم ترین بخش ہا و مفصل ترین مقالات اخلاق ناصری است و ما در این سخنرانی برعایت وقت تنها بہمین بخش اکتفا خواہیم کرد؛ اول بار فصول آنرا بدو بخش کلی تقسیم می کند ، قسم اول یا بخش اول در موضوع و مبادی کہ دارای ہفت فصل است و بخش دوم یا قسم دوم در مقاصد کہ مشتمل بر دہ فصل است.

پس ملاحظہ می کنید ہمانطور کہ در کتب ریاضی در آغاز ہر مقالہ مقدمہ یی در مبادی تصویریہ و تصدیقیہ یعنی موضوع و حدود و تعریفات و علوم متعارفہ و اصول موضوعہ می آورند ، و بعد از آن وارد مقاصد یعنی اصل قضایای آن علم می شوند، و در این قسمت کہ مقاصد و مسائل گفتہ میشود اولین قضیہ مبتنی بر مبادی علوم بدیهی است کہ در مقدمہ آنرا گفتہ باشند، و پس از آن اثبات ہر قضیہ مبتنی بر قضایای قبل می شود ؛

و همچنان پیش می‌رود تا پایان آن مقاله؛ در کتاب اخلاق ناصری نیز عیناً همان طریقه و همان روش بکار رفته است. اکنون بیشتر شرح میدهم در تهذیب اخلاق که بخش اول حکمت عملی است می‌گویند که کسب فضایل و اجتناب از رذایل اخلاقی جز و کمالات نفسانی است، و همانطور که سعادت بدنی و سعادت مدنی داریم سعادت نفسانی نیز داریم، اینها که گفتیم همه جز و ادعای قضیه است، اما این که اخلاق چیست؟ فضیلت چیست؟ نفس چیست؟ چرا فلان خلق جزء فضیلت نفسانی شمرده می‌شود؟ و اصلاً سعادت نفسانی چیست؟ اینها همه محتاج دلیل و اثبات است؛ از این جهت خواهی در قسمت مبادی تهذیب اخلاق از اینجا شروع میکنند که نفس انسانی که آنرا **نفس ناطقه** می‌گویند چیست؟ و آیا نفس انسان مجرد است یا مادی؟ و انسان دارای نفس مجرد ملکوتی هست یا نیست؟ و آیا این قضیه صحیح است که می‌گویند

غیر آن جانی که در گاو و خراست آدمی را عقل و جانی دیگر است یا توهمی بیش نیست و هر چه هست همین جسم و جسمانی و همین عالم حس و محسوس و ماده و مدت است.

و بعد از آنکه وجود نفس ناطقه مجرد اثبات شد؛ و نیز ثابت شد که انسان دارای چنین نفسی است، آیا این نفس باقی و جاویدان است یا مثل دیگر امور جسمانی بعد از تلاشی بدن فانی و متلاشی خواهد شد؛ سپس وارد بحث دیگر می‌شود که نفس دارای کمال و نقصانی هم هست یا نیست، و چرا انسان اشرف مخلوقات است، شاید این دعوی مثل خیلی از دعاوی انسان واهی و پوچ باشد؛ شاید انسان خود را باین فریب داده باشد که اشرف مخلوقات است.

بنده اینجا يك جمله معترضه بطور خلاصه عرض می كنم كه اگر انسان واقعاً اشرف مخلوقات و بقول عرفا (كون جامع) یعنی جامع همه مراتب وجود باشد قطعاً بسبب آن دسته حیوانات درنده و گزنده نیست كه بظاهر انسان و در باطن از حیوانها هم پست ترند.

اگر عنوان اشرف مخلوقات برای انسان درست باشد قطعاً به اعتبار آن دسته از افراد بشر است كه بحقیقت انسان كامل باشند؛ باقی افراد انسانی مصداق مثل معروفند كه زرد آلوی تلخ پای شیرین آب میخورد بحقیقت آدمی باش و گرنه مرغ دانم

كه همین سخن بگویند بزبان آدمیت

اگر آدمی بچشم است و دماغ و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

باری ما نباید خود را بهمین عنوان كه انسان اشرف مخلوقات است فریب بدهیم و در این غرور هر عمل زشتی را انجام بدهیم و باز خود را از ملائكه افضل بدانیم و اینطور تصور كنیم كه مشتی وجود شریر كه منبع فساد اخلاق ظاهر و باطن هستند راستی اشرف مخلوقات باشند! خلاصه ما باید در پرتو وجودهای تابناك و بركت مردان صالح كامل دعوی انسانیت و اشرف مخلوقات داشته باشیم همان افراد كه يك نشان از هزار تن افراد مشابه دیگر بیشتر ارزش و قیمت واقعی دارد . الناس معادن

كمعادن الذهب والفضة

ولم از امثال الرجال تفاوتت لدى المجد حتى عدالف بواحد

جمله معترضه ما تمام شد؛ می پردازیم بدنباله بحثی كه داشتیم.

ملخص کلام این که در اخلاق ناصری بیان می کند که چرا انسان اشرف مخلوقات است و نفس بشری دارای کمال و نقصانی است آنگاه باین مبحث می پردازد که کمال و نقصان نفس انسانی در چیست؟

بعد از این مقدمات تازه وارد مقاصد یعنی خود اخلاق میشود، باز از پایه اول شروع می کند که اصلاً خلق و خوی چیست؟ و آیا تغییر و تبدیل اخلاق ممکن است یا محال، بعد از آنکه از این مبحث فارغ شد می پردازد بشرح اجناس و انواع فضایل و رذایل اخلاقی؛ و فرق ما بین فضایل و آنچه شبیه به فضایل است. یعنی مثلاً علمای واقعی و شبیه العلما و همچنین عرفای اصیل و عرفان بافان دخیل که خود را می خواهند جای عارفان حقیقی قالب بزنند و بقول مولانا

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند
و هم چنان اشخاص شجاع عقیف حقیقی و کسانی که خود را شبیه شجاع و عقیف نشان می دهند و اثری از شجاعت و عفت واقعی در ایشان وجود ندارد.

اتفاقاً این فصل یکی از فصول ممتاز مبحث اخلاق است که اگر آنرا کاملاً شرح کنند و آنرا به دانشجویان یاد بدهند بسیار نافع و مفید است، زیرا وقتی که فرق مابین دانشمند و عارف حقیقی را با شیادان عالم نما و عارف نما فهمیدند، کمتر فریب می خورند و دیرتر در دام شیادان شیاد می افتند.

باری اجناس و انواع فضایل و رذایل اخلاقی را شرح می دهد، و چون از این مبحث پرداخت فصلی نو آغاز می کند که چگونه میتوان

اخلاق فاضله را کسب و اخلاق رذيله را از خود دور کرد و بالجمله با چه تدبیر می‌توان اولاً صحت نفسانی معنوی را مثل صحت جسمانی حفظ کرد و ثانیاً در صورتی که صحت اخلاقی از انسان زایل گردید چگونه باید امراض و اعلال نفسانی را مثل بیماریهای جسمانی معالجه نمود.

در اثناء این فصول يك فصل عالی فلسفی نیز در باره **خیر و سعادت** طرح می‌کند و بعد از تعریف و تعیین حد و مرز خیر و سعادت، و تقسیم سعادت به انواع **سعادت نفسانی و بدنی و مدنی** فرق ما بین خیر و سعادت را چنین می‌گوید که خیر در همه اشخاص بشریکی است. اما سعادت نسبت با اشخاص تفاوت می‌کند؛ سعادت یکی غیر از سعادت دیگری است.

شرح این مطالب را در خود اخلاق ناصری ببینید چون کم کم سخنرانی طول کشیده است نمی‌توانیم وارد این جزئیات بشویم.

اجناس و انواع فصایل و رذایل اخلاقی

در فن حکمت عملی؛ و در همان قسم تهذیب اخلاق که مقاله اول از اخلاق ناصری است اصل فضیلت اخلاقی روی نقطه اعتدال و بر اساس حد وسط ما بین افراط و تفریط معرفی و تحدید شده است، و فصایل اخلاق را نظیر مراتب اجناس و انواع واصناف و افراد منطقی درجه بندی کرده‌اند، یعنی همانطور که در مفاهیم منطقی و مبحث کلیات منطق افراد در تحت اصناف واصناف در تحت انواع و انواع در تحت اجناس می‌افتد، همانطور در فصایل اخلاقی يك دسته بمنزله اجناسند و باقی جزو انواع و اصناف محسوب می‌شوند.

آن چهار فضیلت کلی که بمنزله اجناسند عبارت است از حکمت و شجاعت و عفت و عدالت.

حکمت اعتدال قوه نظری؛ و **شجاعت** اعتدال قوه غضبی یا قوه دفع منافر؛ و **عفت** اعتدال قوه شهوی بهیمی است یا قوت جذب ملایم؛ و **عدالت** حالت بسیطه وحدانی است که از ترکیب و امتزاج سه فضیلت دیگر (حکمت و شجاعت و عفت) حاصل میشود؛ و هر کدام از این اجناس مشتمل بر انواع و اصناف متعددی است که نمونه آنرا عن قریب ذکر خواهیم کرد.

اما در قسمت ردایل اخلاقی در مقابل هر جنس کلی فضیلتی، دو جنس کلی رذیلت می افتد که دو طرف افراط و تفریط آن است مثل این که در مقابل شجاعت دو رذیله **تهور و جبن** داریم که **تهور** در طرف افراط و **جبن** در طرف تفریط است؛ و هم چنین در صفت عفت يك طرف افراط دارد که **حرص و آزار** است و يك طرف تفریط که **خمود شهوت** است و باین قرار از مجموع فضایل و رذایل دستگاه حکمت عملی تهذیب اخلاق تشکیل می شود.

وجه تقسیم چهار جنس فضایل اخلاقی

اما این که اجناس فضایل اخلاقی چهار چیز است بیانش باختصار از این قرار است که انسان دارای سه قوه اصلی و کلی است؛

یکی **قوه ناطقه** که آنرا **نفس ملکی** می گویند؛ و آن مبدأ فکر و تمیز و شوق نظر در حقایق امور باشد؛ دیگر **قوه غضبی** که آنرا **نفس سبعی** می خوانند سوم **قوه شهوانی** که **نفس بهیمی** می گویند.

مقصود از قوه شهوی نه فقط شهوت جنسی حیوانی است بل که مراد کلی

جذب مایمات است که شامل کسب مال و جاه و شهرت و اعتبارات ظاهری همه می شود؛ شهوت بطنی و شهوت جنسی نیز جزوی از مظاهر قوه شهوی است؛ هم چنین از قوه غضبی مراد کلی دفع منافرات است که شامل حمیت و حمایت و دفاع از نفس و عرض و وطن نیز می گردد.



پس هر کدام از این سه قوه چون در حد معتدل متوسط مابین افراط و تفریط قرار گرفت بسر حد فضیلت می رسد و عنوان و اسمی مخصوص بخود می گیرد؛ باین ترتیب که هرگاه حرکت نفس ناطقه به اعتدال بود در ذات خویش و شوق او به اکتساب معارف یقینی بود نه آنچه گمان برند یقینی است و بحقیقت جهل محض باشد؛ ازان حرکت فضیلت علم حادث شود و بتبع آن فضیلت **حکمت** لازم آید، و چون حرکت نفس سبعی به اعتدال بود و در عمل مطیع قوه عاقله باشد و بهیچ کدام از دو طرف افراط و تفریط متمایل نشود لازمه آن فضیلت **حلم** است و بتبع آن فضیلت شجاعت لازم آید، و هرگاه نفس بهیمی به اعتدال بود و در عمل مطیع قوه عاقله باشد و از افراط و تفریط پرهیزد فضیلت **عفت** حادث شود که لازمه آن فضیلت **سخاوت** است، و چون این سه جنس فضیلت با یکدیگر اختلاط و امتزاج یافت چنانکه از ترکیب آنها حالتی متشابه نظیر مزاج طبی حادث شد آن را فضیلت **عدالت** خوانند.



و عبارت دیگر نفس انسانی دارای دو قوه است، یکی ادراک بذات دیگر تحریک به آلات، و هر کدام از این دو قوه منشعب بدو شعبه یعنی منقسم است بدو قوه اما در ادراک بذات یکی قوت نظری و دیگری قوت عملی؛ و اما

در تحريك بدآلات يکى قوه دفع که آن را قوه غضبى مى گويند، و ديگر قوه جذب که آن را قوه شهوى مى خوانند. پس باين قرار اقسام کلى قواى انساني چهار قوه ميشود، و چون تصرف هر يك از اين چهار قوه در موضوعات خودش بوجه اعتدال بود، يعنى چنانکه بايد و چندانکه شايد بى افراط و تفریط فضيلتى حادث شود و نتيجه همان است که گفتيم اجناس فضائل چهار چيز باشد، يکى از تهذيب قوه نظرى حاصل شود آنرا فضيلت **حکمت** خوانند، دوم از تهذيب قوه عملى که آنرا **عدالت** گويند. سوم از تهذيب قوه غضبى که نامش فضيلت **شجاعت** است؛ چهارم از تهذيب قوه شهوى که آن را **هفت** نامند.

انواع فضائل اخلاقى که در تحت اجناس فضائل باشد

گفتيم که فضائل چهار گانه بمنزله چهار جنس است که در تحت آن انواع باشد، اکنون علاوه مى کنيم که در تحت هر يك از اجناس فضائل چند نوع يا چندين نوع فضيلت واقع مى شود.

الف. در تحت جنس **حکمت** هفت نوع فضيلت است

۱- ذکا

۲- سرعت فهم

۳- صفای ذهن

۴- سهولت تعلم

۵- حسن تعقل

۶- تحفظ

۷- تذکر

ب. انواع فضائل که در تحت جنس **شجاعت** باشد يازده نوع است

- ۱- کبر نفس
- ۲- نجذت
- ۳- بلند همتی
- ۴- ثبات
- ۵- حلم
- ۶- سکون
- ۷- شہامت
- ۸- تحمل
- ۹- تواضع
- ۱۰- حمیت (غیرت ملی و ناموس)
- ۱۱- رقت
- ج- انواع فضایل کدر تحت جنس **عفت** باشد دوازده نوع است
 - ۱- حیا
 - ۲- رفق
 - ۳- حسن ہدی (حسن سیرت)
 - ۴- مسالمت
 - ۵- دعت
 - ۶- صبر
 - ۷- قناعت
 - ۸- وقار
 - ۹- ورع
 - ۱۰- انتظام

۱۱- حریت

۱۲- سخا

د- انواع فضایل که در تحت جنس **عدالت** باشد هم دوازده فضیلت است.

۱- صداقت

۲- الفت

۳- وفا

۴- شفقت

۵- صلت رحم

۶- مکافات

۷- حسن شرکت

۸- حسن قضا

۹- تودد

۱۰- تسلیم

۱۱- توکل

۱۲- عبادت

پس انواع فضایل که در حکم انواع عالی منطقی است جمعاً چهل

ودو (۴۲) نوع می شود

پاره یی از این انواع است که باز انواعی در تحت آن واقع می شود که

بمنزله انواع سافل یا اصناف است از ان جمله فضیلت (**سخا**) که از انواع فضیلت

عفت بود خود مشتمل بر هشت نوع فضیلت است باین اسامی

۱- کرم

۲- ایثار

۳- عفو

۴- مروت

۵- نبل (نیل باختلاف نسخ خطی قدیم)

۶- مواسات

۷- سماحت

۸- مسامحت

چون این هشت نوع را برچهل و دو (۴۲) نوع عالی علاوه کنیم مجموع ۵۰ فضیلت می شود و از ترکیب آنها با یکدیگر انواع بی اندازه می توان تصور کرد که مبلغی از آنها اسم ولغت خاصی ندارد

انواع فضایل غیر محصور

این که انواع فضایل را بی اندازه گفتیم مربوط می شود بد فورمولها و قواعد ریاضی که برای ترکیبات ثنائی و ثلاثی و رباعی ... الخ در اعداد و اشیاء داریم

مثلا می خواهیم بدانیم که از بیست و هشت حرف تهجی عربی چند کلمه دو حرفی و چند کلمه سه حرفی و چند کلمه چهار حرفی ... الخ می توان فرض کرد؛ البته باید در نظر داشت که کلمه بسیط در عربی بیشتر از خماسی نداریم و در فارسی شاید از این مقدار هم کمتر باشد؛ اینجا فقط فرض ریاضی است و انگهی برای تعیین اقسام محقق واقعی باید قسم مکرر و متداخل را حذف کرد. برای عده کلمات دو حرفی باید گفت ($28 \times 28 = 784$) یعنی

هفتصد و هشتاد و چهار کلمه دو حرفی میتوانیم از ۲۸ حرف ترکیب کنیم و برای کلمات سه حرفی باید بیست و هشت را در مربع آن ضرب کرد یعنی ($28 \times 28 \times 28 = 21952$) که حاصلش بیست و یک هزار و

نصد و پنجاه و دومی شود؛ و برای چهار حرفی باید ۲۸ را در مکعب آن ضرب کرد که حاصلش ششصد و چهارده هزار و ششصد و پنجاه و شش (۶۱۴۵۶) می شود؛ یعنی این مقدار کلمه چهار حرفی می توان از بیست و هشت حرف ترکیب کرد .

در ۳۲ حرف فارسی ترکیبات دو حرفی ۱۰۲۴ و سه حرفی ۳۲۷۶۸ و چهار حرفی ۱۰۴۸۵۷۶ یعنی یک میلیون و چهل و هشت هزار و پانصد و هفتاد و شش می شود؛ پس در پنجاه نوع فضیلت اگر ترکیب ثنائی را اعتبار کنیم یعنی فرض کنیم که یک شخص دارای دو فضیلت از مجموع ۵۰ نوع فضیلت باشد ، اقسام متصوره اش دو هزار و هفتصد و پنجاه و نه (۲۷۵۹) نوع میشود؛ و اگر سه فضیلت را منظور کنیم شماره اش به صدوسی و هفت هزار و پانصد و (۱۳۷۵۰۰) می رسد ؛ و عده چهار فضیلت (۶۸۷۵۰۰۰) بدشش میلیون و هشتصد و هفتاد و پنج هزار نوع بالغ میگردد؛ براین قیاس حساب کنید ببینید شماره پنجاه (۵۰) نوع فضیلت بکجا می رسد ؛ بدیهی است که بعضی از اقسام متصور مکرر و متداخل خواهد بود .

یاددارم که یک روز در کلاس درس برای تفنن در مطالب از شاگردان پرسیدم که شعر معروف گلستان را بحسب تقدیم و تأخیر کلمات چند طور می توانیم بخوانیم

شفیع مطاع نبی کریم قسمیم جسمیم نسیم و سیم

یعنی مثلاً بخوانیم (مطاع شفیع نبی کریم) یا (نبی مطاع شفیع

کریم) ... الخ. پاره‌یی از دانشجویان گفتند ۱۶ قسم که مربع ۴ باشد زیرا هر مصراع چهار کلمه است؛ و عده‌یی گفتند شصت و چهار (۶۴) قسم که مربع هشت است باین ملاحظه که مجموع دو مصراع هشت کلمه است

وقتی که از بنده شنیدند که صور مفروضه عقلی آن چهل هزار و سیصد و بیست (۴۰۳۲۰) قسم می شود بسیار تعجب و تحیر نمودند؛ البته سبب آنرا گفتم و قاعده ریاضی آنرا هم بیان کردم .

همین حالت را خواهد داشت در جایی که هشت نفر وارد مجلسی شوند و بخواهند بر سر محل نشیمن مثل ویتنامی های شمالی و جنوبی که در این ایام گفت و گوی صلح و سازش آنهاست کشمکش و اختلاف داشته باشند ؛ صور مفروضه ترتیب نشستن آنها بحسب تقدیم و تأخیر بر حسب اعتبار عقلی همان (۴۰۳۲۰) قسم می شود



باری انواع فضایل اخلاقی بحدی است که شماره آن دشوار است و آن پنجاه نوع که گفته شد فضایل معروف است که اسم و عنوان مخصوص دارد و همه را یکایک در کتاب الطهاره و فصل چهارم از قسم دوم از مقاله اول اخلاق ناصری تعریف کرده و حد و رسم آن را شرح دادند مثلاً ذکا چیست ؟ نجدت چیست ؟ تودد چیست ؟ .. الخ

انواع نامحصور ذایل اخلاقی

انواع فضایل را غیر محصور گفتیم؛ باین معنی که شماره آن دشوار بود ؛ اما انواع ذایل واقعاً نامحصور یعنی اصلاً نامتناهی و غیر محدود است ؛ زیرا که فضیلت در حد وسط ، و ذایل در اطراف واقع میشوند ؛ و حد وسط معتدل یکی است اما اطراف آن غیر متناهی است ؛ عیناً مثل دایره که مرکزش یکی است ؛ اما آن نقاطی که بر اطراف و جوانب آن می توان فرض کرد غیر متناهی است .

نقطه اعتدال و حد متوسط هر خلقی یک چیز است که همان

اجناس چهارگانه باشد اما اطراف و جوانب آن خواه در طرف افراط و خواه در طرف تفریط غیر متناهی است . آن دسته را که بمنزلهٔ اجناس عالی رذایل در مقابل اجناس عالی فضایل واقع می‌شود بطوری که در بیانات سابق اشاره کردیم هشت نوع گفته‌اند . که در مقابل هر فضیلت دو رذیلت یکی در طرف افراط و یکی در طرف تفریط واقع می‌شود

تضاد مابین فضایل و رذایل اخلاقی

هشت نوع رذایل را که اشاره شد اضداد فضایل من گویند ؛ و تضادی که اینجا گفته می‌شود مراد تضادی است که باصطلاح علما **تضاد مشهوری یا مجازی** گویند که در مقابل آن « **تضاد حقیقی** » است؛ در تضاد حقیقی شرط است که مابین دو چیز نهایت جدایی و بینونت باشد و ناچار در این نوع از تضاد هر چیزی را يك ضد بیشتر نباشد ؛ اما در تضاد مشهوری ممکن است يك چیز چند ضد داشته باشد.

از آن هشت نوع رذیلهٔ اخلاقی که اشاره کردیم هر دو نوع رذیلتی در مقابل يك نوع فضیلت می‌افتد ؛ باین قرار که در فضیلت حکمت طرف افراطش **گربزی** و طرف تفریطش **بلادت** و کودنی است؛ و در فضیلت شجاعت طرف افراطش **تهور** و طرف تفریطش **جبن** است و در عفت طرف افراطش **شره** و طرف تفریطش **خمود شهوت** است؛ و در عدالت طرف افراطش **ظلم** و طرف تفریطش **انظلام** یعنی مظلومی و بقول عوام تو سری خوری است؛ تحمل ظلم و ضیم را در شریعت مذموم اما در طریقت خاصه در مسلک ملامتیان و ارباب فتوت ممدوح می‌شمارند؛ و این خود یکی از موارد اختلاف نظر متشرعان با جماعت صوفیه مخصوصاً فرقهٔ ملامتیه است نظیر مواردی که در پیش گفتیم

طریق تهذیب اخلاق و معالجهٔ امراض نفسانی

حکامی گویند که مبادی اصناف حرکات انسانی که مقتضی توجّه با انواع کمالات باشد دو چیز است؛ یکی طبیعت و یکی صنعت؛ طبیعت در همه جا بر صنعت مقدم است و از این جهت کمال صنعت اینست که شبیه به طبیعت باشد؛ و هر قدر مشابهت بیشتر کمال صنعت بیشتر است

بدین سبب در تهذیب اخلاق و اکتساب فضایل که امر صناعی است هم باید بطبیعت اقتدا کرد؛ و چون نزدیکترین صناعات بفن تهذیب اخلاق، صنعت طب است حکمت عملی را **طب روحانی و طب نفسانی** گفته اند.

همانطور که صنعت طب بدو بخش کلی حفظ صحت (بهداری) و ازالهٔ مرض (درمان و معالجه) تقسیم می شود، حکمت عملی تهذیب اخلاق نیز دو قسم است؛ یکی آنچه مربوط بحفظ فضایل اخلاقی است؛ دیگر آنچه مربوط است بازالهٔ رذایل؛ و در بخش دوم که مقصود معالجه و ازالهٔ امراض اخلاقی باشد نیز مقرر است که همان طور که در فن طبابت معالجات کلی در استعمال چهار صنف است باین ترتیب؛ اول غذا دوم دوا سوم سم چهارم کی و قطع (داغ کردن و بریدن) در امراض نفسانی نیز بهمین سیاق باید عمل کرد. پس برای از بین بردن خوی بد ابتدا باید نصیحت و اندرز و فکر و تأمل را بکار برد؛ و این امر خود بمنزلهٔ غذا است؛ اگر این تدبیر مؤثر نشد توبیخ و سرزنش بکار باید بست که بمنزلهٔ دوا است؛ اگر باین طریق هم علاج خوی زشت نشد به ارتکاب رذیلتی که ضد آن رذیله باشد متوسل شوند؛ با احتیاط این که از خوی و عمل زشتی بخوی و عمل زشت تر و بقول معروف از چاه به چاله نیفتند؛ و این خود بمنزلهٔ تجویز سموم است در معالجهٔ مریضان؛ و اگر این امر هم مفید نیفتد باید بضر و شتم و حبس

و اعمال شاقه توسل جویند که بمنزلۀ کی قطع است و از این جهت است که می‌گویند (آخر الدواء الکی)

سخنرانی خود را بچند بیت از غزل خواجۀ شیراز که جمله «آخر-الدواء الکی» را در مطلع آن بالطف و براعتی که بهتر از آن متصور نیست آورده است ختم می‌کنم

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می علاج کی کنمت آخر الدواء الکی
نوشته اند بر ایوان جنۃ المأوی که هر که عشوۀ دنیا خرید وای بوی
زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجو زسقله مروت که شیئۀ لاشی
خزینہ داری میراث خوارگان کفر است بقول مطرب و ساقی بقتوی دفونی
همانطور که عرض شد من سخنرانی خود را فقط در قسمت مهم حکمت
عملی که تهذیب اخلاق است ایراد کردم؛ برای دو قسم دیگر که تدبیر
منزل و سیاست مدن باشد فرصت دیگر لازم است انشاء الله تعالی .

سر چشمۀ تعلیمات اخلاقی اسلام

گفتار من تا حدی که مربوط بموضوع و موافق وقت و فرصت سخنرانی بود پایان یافت؛ باز یک فصل را سر بسته و با کمال اختصار علاوه می‌کنم و شرح و تفصیل آن را بر عهدۀ شنوندگان فاضل محترم می‌گذارم تا هر کدام که اهلیت و ذوق و سلیقۀ این قبیل تحقیقات را داشته باشند آن را موضوع سخنرانیها و مقالات و رسائل خود قرار بدهند؛ و آن مطلب که می‌خواهم علاوه کنم بدین قرار است:

البته خواننده و شنیده‌ایم که یک بخش از کتب و مؤلفات اخلاقی که مابین مسلمین وجود گرفته ماخوذ از ملل و اقوام دیگر از قبیل ایرانی و یونانی و

هندی است؛ از این راه که کتب و مقالات آنرا بر بی‌ترجمه شده بود؛ و نیز معاشرت و آمیزش آنها با یکدیگر مخصوصاً ایرانیان که وارث تمدنی قدیم واصل بودند و داخل حوزه اسلام شدند در انتقال آراء و افکار حکیمانه و دستورها و پندنامه‌های اخلاقی آنها که جامع هر سد قسمت حکمت عملی بوده است به جامعه اسلامی هم طبعاً مؤثر بوده است.

این مطالب قابل انکار نیست؛ اما بعضی که مخصوصاً عمد دارند هر چه در اسلام هست آنرا به مأخذ و مصادر غیر اسلامی مربوط و منتهی سازند؛ انصاف را که از جاده عدل و انصاف خارج شده اند!

اتفاقاً اسلام در خصوص تعلیمات اخلاقی يك سر چشمه جوشنده ذاتی و نامحدود دارد که هیچ مربوط بدیگر ملل و اقوام نمی‌شود؛ و این سرچشمه همانا منبع وحی و الهام ربانی و معارف معنوی آسمانی است که در اصطلاح می‌توان آنرا **عقل موهوب** در مقابل **عقل مکتسب** نامید. عقل مکتسب یا اکتسابی یا **عقل تحصیلی** دانشپایی است که از دیگران کسب میشود؛ و این نوع عقل همواره در معرض زوال و انتقال است؛ اما عقل موهوب یا عقل غریزی منبعش فیض مستقیم الهی است. و بدین سبب حدونهایت ندارد زیرا فیض الهی نامحدود است؛ در معرض زوال و انتقال هم نیست بل که همیشه ثابت و پایدار است. چرا که منبع و سرمایه همیشگی و جاودانی دارد.

عقل موهوب همچون آبی است که چشمه اش در درون خانه باشد پیدا است که را در آن را از بیرون نمی‌توان بست؛ اما را در عقل مکتسب را می‌توان مسدود ساخت، مثل آبی که چشمه و جوی آن بیرون خانه باشد؛ موثوی علیه الرحمه می‌گوید:

عقل دو عقل است اول مکسبی	که در آموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و استاد و فکر و ذکر	از معانی و علوم خوب بکر
عقل تو افزون شود بر دیگران	لیک تو باشی ز حفظ آن گران
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در درون جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد	نی شود گنده نه دیر نیه نه زرد
ورره نبخش بود بسته چه غم	کوه می جوشد ز خانه دمبدم
عقل تحصیلی مثال جویها	کان رود در خانه یی از کویها

آری بشر در علوم اکتسابی لوح حافظ است اما دردانش طبعی لوح محفوظ است؛ در عقل موهوبی بخشنده است؛ و در عقل مکسبی مکتبی، گیرنده.

سرچشمه تعلیمات اخلاقی اسلام که از قرآن مجید و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم شروع شد و نبالداش بصحا به و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پیوست در واقع همان «عقل موهوب» یعنی فیض وحی و الهام آسمانی بود که در باطن جان و روح ایشان جریان داشت و کانونش همان جان روشن و روح تابناک بود که مستقیم از آفتاب حقیقت نور می گرفت.

اینجا دیگر از «فضایل النفس ارسطو» و «رسالة اخلاق نيقوماخس» و «پندنامه انوشیروان» و امثال آن اثری وجود نداشت.

تعلیمات اخلاقی اسلام قبل از آنکه اصلاً اسمی از کتب ایرانی و یونانی و هندی و تراجم آنها بمیان بیاید، در میان مسلمانان رواج داشت. یکی از قواعد معروف فلسفه است که میگویند «ما بالعرض منتهی بدما بالذات میشود»؛ یعنی هر چه عرضی است باید در تسلسل علل و اسباب به بجایی منتهی گردد که ذاتی و غیر معلل است.

در تعلیمات اخلاقی اسلام آن قاعده صدق کرد که «ما بالعرض» به

«ما بالذت» منتہی، گردید: زیرا که منبع و معدنش روحهای پاک بود که بدون واسطه کتاب و مدرسه و معلم و استاد از فرّ ایزدی و فیض نامتناهی الهی مدد می گرفت، و از خود بدیگران فیض می بخشید؛ پس دانشهای ایشان موهوبی ذاتی و دانشهای دیگران تحصیلی عرضی بود.

حاصل سخن این که قسمت اعظم و عمده امور اخلاقی که مابین مسلمین رواج گرفت و در کتب و مؤلفات ایشان منعکس گردید سرمایه اش خود تعلیمات اسلامی از قرآن مجید و پیغمبر اکرم و صحابه و ائمه طاهرين بود؛ نه اخذ و اقتباس از منقولات دیگران؛ و مکتب اسلام از این حیث که جامع معارف بشری از حکم اخلاقی و احکام و قوانین اجتماعی و سیاسی؛ و متضمن اصول و مقرراتی است که ضامن سعادت بشری است غنی ترین و قوی ترین مکاتب انسانی است؛ و بهمین جهت مابین ادیان و مذاهب عالم متفرد و یگانه دویی همتاست، چه تعلیماتی بر تر و بالاتر از آنچه در اسلام هست معقول نیست، بدین سبب است که اسلام را خاتم ادیان، و پیغمبر اسلام را خاتم انبیا و پیامبران می دانیم «ان الدین عند الله الاسلام»

نمونه تعلیمات و دستورهای اخلاقی اسلام

دستورها و تعلیمات اخلاقی اسلام که از ناحیه قرآن کریم و حضرت ختمی مرتبت و اصحاب وی و ائمه طاهرين بمارسیده بعدی زیاد و جامع و کامل است که اگر همه را جمع و مدون و مبوب کنند چند مجلد بزرگ از نوع بهترین کتب اخلاق فراهم خواهد شد.

اگر گفته ها و نوشته های حکما و شعرا و عرفای اسلامی را که دست پرورده اسلام بودند و گفته های ایشان عصاره و چکیده پخته ترین و عالیترین افکار بشری است نیز ضمیمه کنیم شاید دوره تألیفش از ده بیست مجلد ضخیم نیز متجاوز گردد،

چه مسلمین از سرمایه و افر و کلانی که مخصوصاً در گنجینه‌های عرفان و ادبیات آنها نهفته است و خودشان هم غالباً خبر از آن ندارند، بی اندازه غنی و توانگرند. ادبیات فارسی خود ما مخصوصاً منبعی سرشار و دریایی ژرف و بسی کران از زبده افکار و نقاوه آراء اجتماعی و اخلاقی است که بسیاری از مدعیان نحله ادب نیز از آن غافلند تا بمردم دیگر چه رسد!

باری محض مثال از قرآن کریم شروع می‌کنم و منظورم فقط ذکر نمونه‌است نه استقصاء

علمای اخلاق بر این نکته اتفاق دارند که سرلوحه همه مکارم و محاسن اخلاق بشری «عدالت» و «احسان» است؛ و منشأ همه رذایل و مفساد اخلاقی ارتکاب فحشاء و منکرو بغی است

دقت کنید در این آیه از سوره «نحل» که متضمن همه مصالح و مفساد اخلاق انسانی است.

ان الله يامر بالعدل والاحسان وايتاء ذى القربى وينهى
عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون»؛ یعنی همانا خدای تعالی امر می‌فرماید بعدالت و احسان و عطا دادن بخویشاوندان و نهی می‌کند از زشتی و بدکرداری و ستمگری و گردن کشی؛ شما را پند می‌دهد باشد که پند گیرید.

برای آرامش فکر و روح بشر که از درجات عالی سعادت است کدام دستور اخلاقی از این جامع ترمی توان یافت که در سوره «حدید» می‌فرماید

«لکلماتاً سوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم»

تا ندوده نخورید بر آنچه از شما فوت شد و شادمانه نباشید بدانچه شمارا داد؛ یعنی هر چه بر انسان می‌گذرد تقدیر الهی است و لازمه گردش عالم

نه برگزیده تأسف باید خورد ؛ و نه بد آینه امیدوار باید بود .

احادیث نبوی و کلمات قصار حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که در مورد دستور ها و مواظبات اخلاقی گفته اند ، هر کدام سرچشمه زاینده بی از حکمت و پند و سر مشقی جامع و کامل برای مکارم خصال و صفات فاضله بشری است .
دستوری که حضرت علی علیه السلام به «مالک اشتر» دادند و مکرر بفارسی هم ترجمه شده متضمن عالترین قوانین مدنی و کشورداری است .
بعد از آن حضرت نیزائمه طاهرین که پیشوایان مذهب ماستندیکی بعد از دیگری حامل و ناقل همان علوم و معارف الهی بودند

از باب مثال از حضرت سجاد علیه السلام در کتب معتبر ، حدیث مفصلی روایت شده که جامع هر سه قسمت حکمت عملی از تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن است .

در این روایت تمام حقوق و تکالیف و وظایف اجتماعی بشر با بهترین وجه بیان شده است ، حالی وقت و فرصت نیست که آن حدیث را برای شما نقل و ترجمه کنیم ؛ اگر طالب باشید بکتاب امالی یا مجالس شیخ صدوق مجلس ۵۹ رجوع کنید .

متوجه باشید که وفات حضرت سجاد علیه السلام علی المعروف در سال ۹۵ هجری بود ؛ در آن تاریخ که نه حکمای اسلامی کتاب در «سیاست مدن» نوشته بودند ؛ و نه هنوز از این مقوله چیزی از ملل دیگر بزبان عربی نقل و ترجمه شده بود .

حضرت امام محمد باقر علیه السلام متوفی سنه ۱۱۴ ق می فرماید «من قسم له الخرق حجب عنه الایمان» یعنی زشت خوئی و درشت

خوبی حجاب ایمان است ، درست در معنی این حدیث دقت کنید ؛
آیا در این مورد بخصوص جمله‌یی پخته تر و پر مغزتر از این می‌توان
انشاء کرد .

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متوفی ۱۴۸ ق که در کتب
حدیث و روایت بکنیت «ابوعبدالله» معروفست ، منبعی سرشار از دانش
و حکمت بود؛ ماثورات آن حضرت را در معارف مذهبی از فقه و اصول دین
و حکم و مواعظ اگر جمع آوری کنید بنهایی کتابی بسیار بزرگ که جامع
مفیدترین دانشهای بشری است از آن ساخته می‌شود
ار جمله کلمات آن حضرت که بزرگترین سرمشق اخلاقی محسوب
میشود این است که فرمود «**ما ضعف بدن عما قویت علیه نیته**» (و در بعضی
روایات النية) یعنی هیچ بدنی ضعیف تر از آن چیز نیست که نیت و اراده بر آن
قوت گرفته باشد .

مقصود این است که هر چیزی را که انسان جداً خواسته و عزم خود
را بر آن جزم کرده باشد بدون عجز و زبونی می‌تواند آن کار را انجام
بدهد و منظور خود را دریابد .

این جمله باعتقاد من کاملتر و پخته‌تر از آنست که می‌گویند «کلمه
محال را از قاموس بشر باید برداشت» !

باز حضرت صادق علیه السلام همه مکارم اخلاق جوانمردی را در
چهار جمله خلاصه کرده و فرموده است

«الغفوع من ظلمك و صلة من قطعك و اعطاء من حرمك

و قول الحق و لو على نفسك» یعنی هر کسی که بر تو شتم کرده است
بیخشایی ؛ و با کسی که از تو بریده است بیبندی ؛ و در حق آن کس که تو

را محروم کرده است عطاکنی ؛ وحق بگویی هرچندکه برزبان و ضرر خودت باشد

برنامه و آیین جوانمردان و ارباب قتوت را که در تاریخ خوانده یا از کتاب خوانده‌ها شنیده‌اید در نظر بگیرید و همه را بیاد بیاورید ؛ تا ببینید که محصول و عصاره و خلاصه همه آن مقررات و وظایف و رسوم اخلاقی که آن طایفه داشتند در همین چهار جمله بیان شده است مفاد جمله چهارم در آیت کریمه سوره نساء است «**كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ** شهداء الله و لوعلى انفسكم از این حدیث قطعه عالی «انوری» بیامد که او نیز ظاهراً از همین سرچشمه‌ها فیض گرفته است

چهار چیزست آیین مردم هنری

که مردم هنری زین چهار نیست بری
یکی سخاوت طبعی چو دستگاه بود

به نیکنامی آن را ببخشی و بخوری
دو دیگر آنکه دل دوستان نیازاری

که دوست آینده باشد چو اندراو نگری
سه دیگر آنکه زبان را بوقت بدگفتن

نگاه داری تا وقت عذرغم نخوری
چهارم آنکه کسی گربدی بجای تو کرد

چو عذر خـ. واهد نام گناه او نبری
بازیکی از نصایح عالی و دستورهای پرمغز اخلاقی امام صادق علیه السلام را ذکر میکنم که در کتب معتبر حدیث از جمله همان امالی صدوق روایت شده است

«برو! آبان کم، ببر کم، ابداؤ کم، عفوا عن نسان الناس تعفوا
(خ: تعف) عن نسان کم» یعنی در باره پدرانتان نیکی کنید تا فرزندان شما هم
در حق شما نیکی کنند؛ از زنان مردمان چشم برگیرید و ناموس ایشان نگاه
دارید تا از زنان شما چشم بازگیرند و ناموس شما نگاه دارند!



با این که می خواستم این فصل سخت مختصر باشد باز طولانی شد؛
عجالةً بهمین مقدار نمودار که مقصود بود اکتفا می کنم
من از مفصل این نکته مجملی گفتم تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل
والسلام علی من اتبع الهدی

پایان

چکامه

منقبت چهارده معصوم

سلام الله عليهم اجمعين

بعد از خدا که خالق یکتای اکبرست	در منزلت پیمبر و آل پیمبرست
ختم رسل چراغ سبل رهنمای کل	شاهی که بنده در او خواجه پرورست
از پرتو وجودش افلاک قائم است	اندر طفیل ذاتش آدم مصورست
نعت و ثنای او شرف افزا و روح بخش	در خامه دبیر و زبان سخنورست



آل پیمبر است همان اهل بیت پاک	کز لوث رجس ساخت ایشان مطهرست
آن عترت کریم که در مهد دین حق	با حجت کتاب الهی برادرست
جبل رشاد و نجم هدی کشتی نجات	در شأن این گروه مقرر زداورست
از گنج حکمتی که ز حقشان عطیه بود	اسلام مایه دار و شریعت توانگرست
خود طینت بهشتی دارد هر آنکسی	کان در دلش محبت ایشان مخمرست
و انکونداشت مایه پیوندشان بدل	باشد درخت خشک که بی برک و بی برست
آل نبی که باشد؟ گویم تورا بشرح	چون آنکه در شریعت غرا مقررست

فخر زنان عالم، طاوس باغ خلد
 محبوبه ولی خدا بضعه رسول
 سر حلقه ولایت، شیر خدا علی
 برهان دین امام مبین کعبه یقین
 از آفتاب روز قیامت گزند نیست
 و آنرا که در نهاد نباشد ولای او
 بعد از علی بود حسن مجتبی امام
 از بعد اوست خامس آل عبا حسین
 سردا و دین حق ز تباهی نجات داد
 نجم چهارم است علی زین عابدین
 پنجم امام منبع تقوی و علم و فضل
 و انگه امام صادق سرچشمه علوم
 بحر حدیث و فقه که موج افاضتش
 مانند او بتقوی و زهد و کمال و فضل
 هشتم امام ماست شهنشاه دین رضا
 در آستان قدسش جانهای قدسیان
 رزند او تقی جواد است آن امام

صدیقه مکرمه زهرا ی اطهر ست
 دخت نبی و مادر شبیرو شبرست^۱
 شاهی که بر مینه علم نبی درست
 سرچشمه هدایت و ساقی کوثرست
 آنجا که پر تو کرشم سایه گسترست
 هر دم ز عمر می گذرد شور محشرست
 کاورا لقب تقی و زکی سبط اکبرست
 کش پایگاه رفعت از عرش برترست
 گر سوری است ما را امروز آن سرست
 شهزاده بی که نسبت او از دو گوهرست^۲
 نامش محمد است و ملقب به باقرست
 کز وی هماره گلشن دین تازه و ترست
 سرمایه بخش دین نبی شرع انورست
 فرزندان جمنش موسی بن جعفرست
 کآوازه جلالش در هفت کشورست
 اندر طواف بال فشان چون کبوترست
 کش کاظمین مرقد پاک منورست

۱- کلمه «شبر» بصیغه تصغیر بر وزن «زبیر» یا بصیغه مکبر بوزن «امیر»
 از القاب واسامی حضرت امام حسین بن علی علیه السلام است؛ و «شبر» با دو فتحه و
 تشدید باء از القاب واسامی حضرت امام حسن مجتبی است علیه السلام ۲- از این
 جهت که از طرف پدر منسوب بحضرت رسول اکرم و از طرف مادر علی المعروف
 از شاهزادگان ایرانی بود؛ ابوالاسود دؤلی گوید
 وان غلاما بین کسری وهاشم
 لاکرم من نیطت علیه التمام

از بعد او علی نقی آنکه خلق را	در شارع شریعت هادی و رهبر است
پس عسکری که با پدر خود بسامره	در مرقد شریف بیک بقعه اندر است
و آنکه امام حجت مهدی که شخص او	از دیده غایب است و در آیات ظاهر است
غایب بود بجسم ، ولی عین ثابتش	در قالب مثال، عیان در برابر است



آنان دوازده گهر پاک خلقتند	کالفا بشان بلوح ازل ثبت دفتر است
یک نور در دوازده آینه جلوه گر	یک ظاهر و ده و دو تجلی بمظهر است
فرقی میان آنان در عین ذات نیست	هر یک بدور خویش امام است و سرور است
و رخود تفاوتی نگری در عوارض است	اعراض در تبدل و پاینده جوهر است



کوته کنم سخن که حدیث مدیحشان	صد بار اگر فزون شنوی نامکرر است
من چون کنم ثنای گروهی که جای جای	در مصحف کریم خداشان ثنا گریست
این چاه از سناست همایی جلال دین	کز جان غلام و بنده مولای قنبر است

پایان

غزل

پیر و جوان

توان مباد بتن یارب آن جوانی را	که پشت می شکند پیر ناتوانی را
ستون کعبه از آن یافت این مقام عظیم	که داد تکیه بخود پیر خسته جانی را
نیافت بهره ز عمر دراز برق سحاب	از آنکه بی گنهی سوخت آشیانی را
ضعیف خسته مکن پایمال بس دیدی	که قشر جر بزه بشکست پهلوانی را
مباش غره که زور نیازمندی و فقر	نهد بخاک زمین پشت آسمانی را
بهوش باش که گویی سخن بوفق صلاح	که حرف مفسده برهم زند جهانی را
بسا که بنده بد آموز خواجگان گردد	چنانکه دزد زند راه، پاسبانی را
بحیرتم که چسان می دهند درس زبان	کران گنگ زبان گنگ بی زبانی را

امیدوار بلطف خدای باش (سنا)

که ناامید نراند خدای خوانی را

آرامگاه ابدی

عمری بعبث در ره مقصود دویدیم	يك عمر دويدم و بمقصد نرسیدیم
چون طایر آواره تشویش گرفته	هر لحظه از این شاخ بدان شاخ پریدیم
از خلق خدا خیر ندیدیم از آن روی	در گوشه تنهایی و خلوت بخزیدیم
بودیم یکی آهوك رام ولیکن	گران بکمین گاه چو دیدیم رمیدیم
شهدلبن کودکی از خاطر ما برد	زهری که از این کاسه وارونه چشیدیم
چون دست اجل رخت حیات از تن ما کند	در بستر خواب ابدی رخت کشیدیم
هم خاك شود باز گرفتم که دگر بار	چون سبزه نواخته از خاك دمیدیم

گیتی است (سنا) گلشنی آراسته لیکن

ماجز علف هرزه از این باغ نچیدیم

در جلوه بود یار بهر سوی پدیدار گر کور نبودیم چرا یار ندیدیم

اسامی اشخاص

الف

۱۱	ابا قخان
۱۹	ابن طقطقی
۶	ابن مالک (صاحب الفیه)
۳۷، ۲۷	ابن مقفع
۲۸	ابوالحسن علی بن محمد مالکی
۲۸	ابوالعباس احمد سرخسی طبیب
۱۱	ابوالشمس معین الدین
	ابوعبدالله (رک امام جعفر صادق (ع))
۲۸	ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری
۹، ۱۰، ۳۴، ۳۵	ابوالفتح ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور
۴۰	ابوالمعالی نصرالله منشی
۸، ۹	ابوجعفر فقیه (شیخ طوسی)
۷، ۱۸، ۲۴	ابو ریحان بیرونی
۳۷، ۳۳، ۲۹، ۲۸، ۲۷	ابوعلی مسکویه (ابن مسکویه)
۳۷، ۳۴، ۲۷، ۸، ۷، ۴	ابوعلی سینا
۲۷	ابونصر فارابی
۲۷، ۵۹	ارسطو
	استادالبشر (رک خواجه نصیرالدین طوسی)
۲۷، ۳۷	اسحاق بن حنین

۳۷	افلاطون
۶۴، ۶۳	امام جعفر صادق (ع) (ابو عبد الله)
۲۹، ۲۸، ۹، ۸	امام محمد غزالی (محمد زین الدین)
۶۲	امام محمد باقر (ع)
۲۹	امام ابوالقاسم قشیری نیشابوری
۶۲	امیر المؤمنین علی (ع)
۱۲	امیر خیزی (مرحوم حاج اسماعیل آقا)
۶۴	انوری
۳۸	اورنگ زیب

ب

۲۹	بدرالدین ابن جماعہ شافعی
۸	بنی زهره
۲۷	بروسن
۲۸	یرھان الدین زر نوجی

پ

۵۹، ۶۰	پیغمبر اکرم (حضرت محمد ص)
--------	---------------------------

ج

۳۷	جالینوس
۳۸	جمال الدین محمد اقسرائی

ح

۶	حاج آقا زحیم ار باپ اصفہانی (آیۃ اللہ العظمیٰ)
۷	حاج میر سید علی جناب اصفہانی
۹	حسن صباح
۶۲	حضرت سجاد (ع)

خ

۵۷	خواجہ شیراز (حافظ)
۳۱	خواجہ عبداللہ انصاری
۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۲۵،	خواجہ نصیر الدین طوسی (محقق طوسی، استاد البشر، خواجہ طوسی)
۴۲، ۴۰، ۳۷، ۳۵، ۴۳، ۲۸، ۲۷	

ر

- ۹ رکن الدین خورشاه
۳۷ رکن الدین محمد بن علی فارسی کرگانی

س

- ۳۸ سلطان المحققین (رک خواجہ نصیر الدین طوسی)
سلطان ایلدرم بایزید دوم
۳۸ سلطان حسین میرزا بایقرا
۲۹ سعدی
۲۱ و ۲۹ سنائی
۳۹ سید علاء الدین حسین خلیفہ سلطان

ش

- ۳۹ شاه صفی
۲۹ شاه عباس ثانی
۲۸ شاه عباس کبیر
۳۱ شمس الدین انبایی
۳۱ شیخ شهاب الدین عمر سهروردی
۲۸ شیخ ابوالنجیب سهروردی
۶ شیخ صدر الدین قونیوی
شیخ طوسی (رک ابوجعفر فقیہ)
۲۹ و ۳۳ شیخ عطار
شیخ (رک ابوعلی سینا)
۴۱ شیخ محمد خراسانی مدرس فلسفہ در اصفہان

ط

- ۳۴ طغرائی اصفہانی

ع

- ۲۸ عبدالعزیز عزت (دکتر)
۳۶ عبدالعزیز نیشابوری
۳۱ عزالدین محمود کاشانی

۳۵	علاءالدین محمد بن حسن
۳۹ و ۸	علامهٔ حلمی (آیه الله)
۲۹	عنصر المعالی

غ

۳۸	غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی
----	-------------------------------

ف

۳۷	فارابی
۴۸	فاضل عبدالرحمن بن عبدالکریم برهانپوری
۳۱	فتح علی شاه قاجار
۱۲	فخرالدین اخلاطی
۱۲	فخرالدین مراغی
۸	فردوسی

ق

۸	قطب الدین شیرازی
	قوام الدین حسن (رک به خواجه نظام الملک)

م

۲۶	مالک اشتر
۳۸	محسن میرزا
۲۸	محمد بن جریر طبری
۳۷ و ۲۹ و ۲۸ و ۲۷	محمد بن زکریای رازی
۲۸	محمد بن سحنون مالکی
۳۹ و ۲۹	ملا جلال درانی
۳۸	ملاحسین واعظ کاشفی
۳۱	ملا محمد باقر مجلسی
۳۱	ملا احمد نراقی
۹	محمد زین الدین (رک امام محمد غزالی)
۶	محبی الدین ابن العربی
۱۵	مستعصم خلیفه عباسی
۲۸	مظفر بن عثمان

۲۷	معتضد خلیفہ عباسی
۲۶	ملاصدرا
۵۸ و ۴۵ و ۳۴ و ۳۱ و ۵	مولانا جلال الدین محمد مولوی بلخی
۱۲	مؤید الدین عریضی
۳۱	میرزا ابراہیم ساغر اصفہانی

ن

	ناصر الدین عبدالرحیم (رک ابو الفتح ناصر الدین)
۱۲	نجم الدین دبیران (کاتب)
۳۲	نظامی عروضی
۳۷	نیقوما خس (رک اخلاق نیقوما خس)

ه

(۳)	همائی (استاد جلال الدین)
۳۵ و ۱۹ و ۱۴ و ۱۲ و ۲۱ و ۹	هولاکو خان

ی

۳۷ و ۲۸ و ۲۷	یعقوب بن اسحاق کندی
	یعقوب کندی (رک یعقوب بن اسحاق)

اسامى كتب

صفحة	نام كتاب
	الف
٢٨	الآداب الحميدة والاخلاق النفيسة
٢٨	آداب الصوفيه
٢٨	آداب المريدين
٢٨	آداب العالم والمتعلم
٢٨	آداب المتعلمين
٢٨	آداب المعلمين
٣٧	آراء المدينة الفاضله
٨	اجازة كبيرة علاه محلى
٤٣، ٣٩، ٢١	احياء العلوم
٢٨	اخلاق الابرار
٢٨	اخلاق الاتقياء وصفات الاصفياء
٢٧	اخلاق جالينوس
٣٨	اخلاق جلالى (لوامع الاشراف فى مكارم الاخلاق)
٣٨	اخلاق جمالى
١١	اخلاق محتشمى
٣٨	اخلاق محسنى
٣٨	اخلاق منصورى

٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٦، ٥٤، ٣٣، ٢٩، ٢٠، ١٩، ١٤، ١١، ٦، ٥، ٤	اخلاق ناصري
٣٤، ٣٥، ٢٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩	اخلاق نيقيوما خس
٢٧، ٥٩	ادب الصغير
٢٧	ادب الكبير
٢٧	ادب النفس
٢٨	الذريعة
٣٨	اساس الاقتباس
١٠	استبصار
٨	اسفار
٢٥	الحوادث الجامعة
٣٦، ١٥	السياسة المنزلية (تدبير المنازل)
٣٧	الفقه
٦	المرشد (مجلة)
٣٧	امالي شيخ صدوق
٦٤، ٦٢	اوصاف الاشراف
٣٩	

ب

٢٩	بوستان سعدى
٦	بيست باب اسطرلاب

پ

٢٦، ٥٩	پند نامه انوشيروان
٢٦	پند نامه اردشير بابكان

ت

٣٨، ٢٨	تأديب الصبيان
١٩	تاريخ الوزراء
٦٠، ٥	تجريد العقائد
٦٠، ٥	تحرير اقليدس
٦٠، ٥	تحرير محبسطي
	تدبير المنازل (رك به السياسة المنزليه)
٧٠، ٦٠، ٥	تذكرة هيئت

ترتیب السعادات

۳۸، ۲۸

تفسیر تبیان

۸

توضیح الاخلاق

۳۹

تهذیب

۸

ج

جامع التواریخ رشیدی

۴

جاویدان خرد

۳۷

جمهوری افلاطون

۲۷

چ

چهارمقاله نظامی عروضی

۳۲

ح

حدیقه سنائی

۳۹

د

دفع الاخران

۳۷، ۲۸

ر

رساله احوال معلمین و متعلمین

۲۸

رساله تدبیر منزل

۳۷

رساله تعلیم المتعلم طریق التعلیم

۲۸

رساله زادانفروخ

۲۶

رساله سیروسلك

۱۵

رساله قشیریہ

۳۱، ۲۹

ریاضة الصبیان

۲۸

ز

زیج ایلخانی

۱۹، ۱۲، ۱۱

س

سیاستنامه

۴۳

سی فصل

۶

ش

۱۹،۱۰،۶،۵	شرح اشارات
۸	شرح قطب الدین شیرازی بر کلیات قانون
۷،۶	شرح بیست باب میر جندی
۶	شرح خضری بر تذکره هیئت
۶	شرح ملا علی قوشچی
۷	شرح نفسی
۷	شرح نیشا بوری بر تذکره هیئت

ط

۲۸،۳۷	طب روحانی
۲۹	طریق تربیه الاولاد
۳۵،۲۸	طهارة الاعراق فی تهذیب الاخلاق
۲۸،۲۹،۲۳،۳۴،۳۵،۳۶،۳۷،۵۴	طهارة (کتاب الطهارة)

ع

۳۱	عوارف المعارف
----	---------------

غ

۳۴	غزالی نامه
----	------------

ف

۳۹،۳۷،۲۷	فضائل النفس ارسطو
۶	فکوک
۲۸	فلسفته الاخلاقية ومصادرها (ابن مسکویه)
۱۹	فوات الوفيات

ق

۶۱،۶۰،۵۹،۳۰	قرآن مجید
۳۳،۲۹	قابوسنامه
۳۴	قانون ابوعلی سینا

ک

۲۷	کتاب الهندا بوریجان بیرونی
----	----------------------------

٢٧	کتاب بروسن
٢٩	کشف الظنون
٤٠، ٣٧، ٣٢، ٢٧	کلیله و دمنه
٣٤، ٣١، ٢٩	کیمیای سعادت

ک

٥٣، ٢٩	گلستان سعدی
--------	-------------

م

٦	مثنوی شریف مولوی
٦٢	مجالس شیخ صدوق
٣١	مرزبان نامه
٣/	معراج السعاده
١١	معینیه (رساله)
٦	مفتاح الغیب
٣٧	مقولات ارسطو
٣١	منازل السائرین

و

٢٧	وصایای افلاطون
٣٧، ٢٧	رصیه افلاطون فی تأدیب الاحداث

اسامی امکنہ

۴۰،۷	اصفہان
۱۳،۹،۵	ایران
۳۷،۱۶،۱۵	بغداد
۳۷	بیروت
۱۲	تبریز
۱۲	تفلیس
۱۲	دمشق
۸،۴	طوس
۳۴،۱۴،۱۱،۱۰،۹	قہستان
۴	کازمین
۱۹،۱۲،۱۱	مراغہ
۵۴	ویتنام شمالی و جنوبی
۴۱	ہندوستان